

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیااده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولتیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم	تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

### مقدمه‌ی مبحث اهل بیت علیهم‌السلام (قدرت اهل بیت علیهم‌السلام)

**کلیدواژه‌ها:** قدرت اهل بیت علیهم‌السلام، مقامات و جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام، غلو در مقامات اهل بیت علیهم‌السلام، علم اهل بیت علیهم‌السلام، لعن امیرالمؤمنین علیه‌السلام، نخی که جبرئیل برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آورد، قدرت خدای تعالی، معرفت، مقصّر، روح، به کمال رسیده، به مقصد رسیده‌ها، نور واحد، امر پروردگار، ادا نکردن حق برادران دینی، حق مؤمن بر برادر مؤمنش.

بحث آشنایی با مقامات و جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام بود. من اشاره‌ی مختصری، به طور تیتروار به آنچه که گفتیم می‌کنم، بعد به بحث امروزمان می‌پردازیم. این بحث‌ها ممکن است یک مقدار سنگین باشد اما ضروری و حیاتی است.

نکته‌ی اولی که جلسات قبل در این بحث گفتیم این بود که حقیقت مقامات اهل بیت علیهم‌السلام برای بشر قابل درک نیست. حتی آنچه خود اهل بیت علیهم‌السلام از مقامات خود بیان فرمودند، که بعضاً بسیاری از بزرگان هم نتوانستند هضم کنند و در درک آن درمانده‌اند، چیزهایی بوده است که در حدّ ظرف ادراکی ما بوده؛ و الاّ آنچه که خودشان بودند را اصلاً به زبان نیاوردند.

نکته‌ی دوم این است که بعضاً در برخورد با روایات و احادیث و آیاتی که در مقامات اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده، بعضی نگران بحث غلو می‌شوند. اشاره کردیم که غلو جایی است که کسی پیغمبر و امام علیهم‌السلام را به جای خدا بنشانند؛ یعنی بگویند: خود خدا همین‌ها هستند؛ به این معنا که آن ذات مستقلّ در هستی و در فاعلیت که به غیر نیازی ندارد و بالذات خالق و رازق همه‌ی عالم است، اَلْعِیَادُ بِاللّهِ پیغمبر و

اَئِمَّةَ اَلْبَيْتِ هَسْتَنَد. اِن يَقِينَا غَلَوَ اسْت و قائل به اِن حرف از دین خدا خارج اسْت. یا اِنکه بگوید: خدا آن ذات مستقل اسْت، اَمَّا اَئِمَّةُ اَلْبَيْتِ یا پیغمبر اکرم ﷺ هم مستقلند و اِنها شریک خدا هَسْتَنَد. بعضی کارها را خدا می کند و بعضی کارها را اِنها می کنند. اِن هم یقیناً شرک و بی دینی اسْت. اگر کسی به اِنها قائل نباشد، هر قدر هم مقامات بلندی برای پیغمبر و اهل بیت اَلْبَيْتِ قائل باشد، ایرادی ندارد. یعنی معتقد باشد پیغمبر و اهل بیت اَلْبَيْتِ به ذاته هیچند؛ **اَنْتُمْ اَلْفُقَرَاءُ اِلَى اللّٰهِ وَ اللّٰهُ هُوَ اَلْغَنِيُّ اَلْحَمِيدُ**؛<sup>۱</sup> اِنها فقیر اِلَى الله هَسْتَنَد، اصلاً فقر اِلَى الله هَسْتَنَد؛ پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: **اَلْفَقْرُ فَخْرِي**؛<sup>۲</sup> همه ی هستیشان عین نیاز به حق متعال اسْت و در عین حال بگوید: اَمَّا خدا هم که به آنها داده اسْت، هر چه داشته داده؛ پس اگر بگوییم اِنها کار خدایی می کنند، حرف خدایی میزنند و ... اِن موارد در رابطه با بحث غلو یا شرک آمیز بودن و امثال اِن حرفها، هیچ مشکلی ندارد.

نکته ی سومی که در جلسات قبل بحث کردیم اِن بود که به صدر خلقت آمدیم و به احادیثی که در رابطه با آفرینش بود، مراجعه کردیم. دیدیم هزاران سال، حتّی بنا به روایتی دو میلیون سال (که اِن سالها هم از سالهای عالم خاک نیست بلکه از سالهای نوری اسْت که هر روزش پنجاه هزار سال اسْت) قبل از آفرینش کلّ جهان خلقت، ارواح مقدّس و انوار مقدّس اهل بیت اَلْبَيْتِ آفریده شدند. روایات متعدّدی در اِن زمینه با هم خواندیم.

چهارمین محوری که جلسه ی قبل راجع به آن صحبت کردیم مرتبه ی علم اهل بیت اَلْبَيْتِ بود و دیدیم در چه بلندای رفیعی از علم قرار دارند. همه ی علوم انبیاء و اولیاء نزد آنهاست؛ همه ی کتب آسمانی نزد آنهاست؛ علم بر گذشته و آینده، بر ما کان و ما یكون نزد آنهاست؛ علم بر ظواهر و بواطن و ضمائر خلق نزد آنهاست و هیچ چیز نیست که آنها بخواهند بدانند ولی علم آن بر آنها پوشیده باشد. مفصل

۱. سوره ی فاطر، آیه ی ۱۵.

۲. مجلسی، بحار، ج ۶۹، ص ۳۰؛ نوری، مستدرک، ج ۱۱، ص ۱۷۳ و ابن فهدحلی، عدّة الدّاعی، ص ۱۲۳.

در زمینه‌ی علم اهل بیت علیهم‌السلام هم صحبت کردیم. دیدیم خدا کلّ علم خود را به ایشان داده است. همان‌طور که در زیارت‌نامه‌ها می‌خوانیم: **عِيْبَةُ عِلْمِ اللَّهِ**:<sup>۳</sup> ایشان گنجینه‌های علم خدا هستند؛ یعنی خدا هر چه علم دارد در این گنجینه نگه داشته است. ایشان خزائن رب هستند؛ **خَزَائِنُ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ**.<sup>۴</sup> صاحب *ناسخ‌التواریخ* راجع به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده است: **خَزَائِنُ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ**: خزانه‌ی حی‌یی هستند که نمی‌میرد؛ خزانه‌ی خدا هستند. هر چه فیض در این عالم، از علم و کمال و هر چیز دیگری نازل شده از خزانه‌ی ایشان نازل شده است. مگر خداوند نفرمود: هیچ چیزی نیست، **إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدْرِ مَعْلُومٍ**:<sup>۵</sup> مگر اینکه خزائنش نزد خداست و خدا از آن خزائن به قدر معلوم نازل می‌کند؟ آن خزانه، وجود مقدّس پیغمبر اکرم و اهل بیت بزرگوارش علیهم‌السلام است. لذا در مرتبه‌ی علم هم گفتیم همه‌ی علم خدا در این خزانه نگاه‌داری می‌شود و علم الهی از آن خزانه نازل شده است و علم همه‌ی پیغمبران اولوالعزم و سایر انبیای صاحب شریعت یا دارای نبوت تبلیغی و همه‌ی اولیاء و همه‌ی عالمان و همه‌ی حکیمان و همه‌ی عارفان تاریخ خلقت، به قدر معلوم از آن خزائن نازل شده است. لذا در یکی از فرمایشات ائمه علیهم‌السلام است، فرمودند: **رُوحُ الْقُدُسِ فِي جَنَانِ الصَّافُورَةِ ذَاقَ مِنْ حَدَائِقِنَا الْبَاكُورَةِ**:<sup>۶</sup> روح‌القدس با آن عظمت مقام، **فِي جَنَانِ الصَّافُورَةِ**، که اگر کتابت صاقوره با صاد و قاف باشد، به معنی آن بهشتِ آخریِ آخریِ آخری است، نه بهشت‌های اصلی و اگر صاغوره با صاد و غین نوشته شود به معنی آن خیلی کوچک است. فرمودند روح‌القدس در آن بهشتِ آخری، آن بهشتِ خیلی کوچک، **ذَاقَ مِنْ حَدَائِقِنَا الْبَاكُورَةِ**: از باغ‌های ما یک غوره‌ی نرسیده و کال خورد و روح‌القدس شد!

۳. سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۷۱۲؛ مجلسی، بحار، ج ۹۷، ص ۳۷۸ و کفعمی، مصباح، ص ۴۹۱.

۴. سپهر، ناسخ‌التواریخ - احوالات حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، تهران، اسلامیه، ج ۴، ص ۱۶۴ و حافظ‌برسی، مشارق‌الانوار، ص ۴۵.

۵. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۱.

۶. مجلسی، بحار، ج ۲۶، ص ۲۶۵؛ فیض کاشانی، وافی، ج ۱، ص ۱۲ و یزدی‌حائری، الزام‌النّاصب، ج ۲، ص ۱۳۷.

در مورد مراتب علم اهل بیت علیهم السلام هم صحبت کردیم. قول دادیم امروز روایاتی را ببینیم که اشاراتی دارد به قدرت و توانمندی‌هایی که اهل بیت علیهم السلام دارند. در آن حدیث معرفه بالتورائیه نکته‌های خیلی عظیمی بود که خدا توفیق داد و با هم خواندیم. امروز نمی‌دانم حوصله دارید وارد شوم حدیث دیگری را بخوانم یا نه؟ چون خیلی مفصل است. اگر حوصله دارید، بخوانم. این حدیث را به این شکلی که امروز برایتان می‌خوانم، نشنیده‌اید. اگر کسی مایل است من بخوانم با صلوات این علاقه‌اش را ابراز کند.

**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ**

بسیار خوب؛ پس خودتان ابراز علاقه کردید. حدیث بسیار مهمی است.

**عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ:**<sup>۷</sup> [این حدیث] از جابر بن یزید جعفی است. جابر بن یزید جعفی یکی از اصحاب سرّ ائمه علیهم السلام است که امام سجّاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام را درک کرده است و ائمه علیهم السلام اسراری را که به دیگران نمی‌گفتند، به جابر می‌گفتند. روایت را او نقل می‌کند. می‌گوید: **لَمَّا أَفْضَتْ الْخِلَافَةُ إِلَى بَنِي أُمَيَّةَ** وقتی خلافت به بنی امیه رسید. **سَفَكُوا فِيهَا الدَّمَ الْحَرَامَ**: خون به ناحق را، بسیار زیاد و سقاخانه ریختند. **وَ لَعَنُوا فِيهَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَلَى الْمَنَابِرِ أَلْفَ شَهْرٍ**: و هزار ماه امیرالمؤمنین علیه السلام را بر سر منبرها لعن و نفرین کردند. **وَ تَبَرَّءُوا مِنْهُ**: و از امیرالمؤمنین علیه السلام تبرّی جستند. **وَ اغْتَالُوا الشَّيْعَةَ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ**: و شیعیان را در هر شهری پیدا می‌کردند، غافلگیر می‌کردند؛ دستگیر می‌کردند. **وَ اسْتَأْصَلُوا بُيُوتَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا**: و ریشه‌ی شیعیان را از دنیا می‌کنند؛ می‌خواستند شیعه را ریشه‌کن کنند. **لِخَطَامِ دُنْيَاهُمْ**: به خاطر همین بهره‌ی بی‌ارزش از حکومت دنیوی که به آن دل بسته بودند. **فَخَوَّفُوا النَّاسَ فِي الْبُلْدَانِ**: مردم را در شهرها تحت ترس و هول عظیمی قرار داده بودند؛ با اِرعاب حکومت می‌کردند. **وَ**

<sup>۷</sup> مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۶، صص ۸-۱۷؛ خصبی، هدایة الکبری، صص ۲۲۶-۲۳۲ (با اندکی تفاوت)؛ یزدی حائری، الزام الناصب،

ج ۱، صص ۴۱-۴۸ و علوی، مناقب، صص ۱۱۸-۱۳۲.

كُلُّ مَنْ لَمْ يَلْعَنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَمْ يَتَبَرَّأْ مِنْهُ فَتَلَوْهُ كَائِنًا مَنْ كَانَ: و هر کس امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن نمی کرد و از او بیزار می گشت، او را می کشتند؛ هر کس که می خواست باشد.

قَالَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ فَشَكَوْتُ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَ أَشْيَاعِهِمْ إِلَى الْإِمَامِ الْمُؤْمِنِ، أَطْهَرَ الطَّاهِرِينَ، زَيْنِ الْعِبَادِ، وَ سَيِّدِ الزُّهَادِ، وَ خَلِيفَةِ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ، عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام: جابر بن یزید جعفی که ظاهراً با تعدادی از شیعیان خدمت امام سجاد علیه السلام رسیده است، می گوید: من از دست بنی امیه و پیروانشان نزد امام آشکار و پاک-ترین پاکان روزگار و زینت عبادت کنندگان و آقا و سرور زاهدان و خلیفه ی خدا بر بندگان، امام سجاد علیه السلام، علی بن الحسین علیهما السلام شکایت بردم. فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ قَتَلُونَا تَحْتَ كُلِّ حَجَرٍ وَ مَدْرٍ: عرض کردم: یابن رسول الله! بنی امیه ما شیعیان را زیر هر سنگ و کلوخی پیدا کنند، می کُشدند. وَ اسْتَأْصَلُوا شَأْفَتَنَا: و می خواهند ما را ریشه کن کنند. وَ اَعْلَنُوا لَعْنَ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليهما السلام عَلَى الْمَنَابِرِ وَ الْمَنَارَاتِ وَ الْأَسْوَاقِ وَ الطَّرِيقَاتِ: و امیرالمؤمنین علیه السلام را بر منبرها و بر مناره ها و در بازارها و در راهها به طور علنی لعن می کنند. وَ تَبَرَّءُوا مِنْهُ: و از ایشان تبری می جویند. حَتَّى أَنَّهُمْ لَيَجْتَمِعُونَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ فَيَلْعَنُونَ عَلِيًّا عليه السلام عَلَانِيَةً لَا يُنْكِرُ ذَلِكَ أَحَدٌ وَ لَا يَنْهَرُ: تا کار به جایی رسیده است که بنی امیه در مسجد رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ اجتماع می کنند و به طور علنی امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن می کنند و هیچ کس هم نیست که آنها را از کارشان باز دارد و نهی کند. فَإِنْ أَنْكَرَ ذَلِكَ أَحَدٌ مَنَا حَمَلُوا عَلَيْهِ بِأَجْمَعِهِمْ وَ قَالُوا هَذَا رَافِضِيٌّ أَبُو تُرَابٍ وَ أَخَذُوهُ إِلَى سُلْطَانِهِمْ وَ قَالُوا هَذَا ذَكَرَ أَبَا تُرَابٍ بِخَيْرٍ فَضَرَبُوهُ ثُمَّ حَبَسُوهُ ثُمَّ بَعَدَ ذَلِكَ فَتَلَوْهُ: و اگر یکی از ما شیعیان آنجا در مسجد باشد و برخیزد و از این کاری که آنها می کنند نهی کند و بگوید این کار بدی است، دسته جمعی بر آن شیعه حمله می برند و می گویند: این رافضی است؛ این ابوترابی است؛ و او را دستگیر می کنند و پیش فرمانروای خود می برند و می گویند: این شخص ابوتراب یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام را به نیکی یاد کرد. پس آنگاه آن شیعه را می زنند، بعد او را حبس

می‌کنند و نهایتاً هم او را اعدام می‌کنند و می‌کشند. [جناب جابر] شکایت بردند پیش امام سجّاد علیه السلام و داستان را نقل کردند.

فَلَمَّا سَمِعَ الْإِمَامُ عليه السلام ذَلِكَ مِنِّي نَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ سَيِّدِي مَا أَخْلَمَكَ وَ أَعْظَمَ شَأْنَكَ فِي حِلْمِكَ وَ أَعْلَى سُلْطَانِكَ: وقتی که امام سجّاد علیه السلام این سخنان را از من شنیدند به آسمان نظر انداختند و شروع به راز و نیاز با خدا کردند. عرضه داشتند: خدایا! تو منزّهی ای سرور ما! چقدر تو حلیم و بردباری! چقدر مقام تو در حمت بزرگ است! و چقدر سلطان و قدرت تو بلند است! **يَا رَبِّ قَدْ أَمَهَلْتْ عِبَادَكَ فِي بِلَادِكَ حَتَّى ظَنُّوا أَنَّكَ أَمَهَلْتَهُمْ أَبَدًا وَ هَذَا كُلُّهُ بِعَيْنِكَ:** پروردگار من! تو بندگان خودت را مهلت دادی؛ در شهرهای خودشان، در سرزمین‌هایشان، رها کردی تا کار به جایی رسید که اینها گمان بردند که تو برای همیشه و ابد کاری به کارشان نداری و چنین جنایاتی می‌کنند؛ و خدایا! همه‌ی اینها جلوی چشم تو اتفاق می‌افتد.

لَا يُعَالَبُ قَضَاؤُكَ وَ لَا يُرَدُّ الْمَحْتَمُومُ مِنْ تَدْبِيرِكَ كَيْفَ شِئْتَ وَ أَنَّى شِئْتَ وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا: خدایا! تو هیچ‌گاه در قضا و داوری خودت مغلوب نمی‌شوی. وقتی تدبیر محتوم خودت را مشخص می‌کنی، در هر جا و به هرگونه‌ای، به هیچ وجه آن تدبیر و تصمیمت بر نمی‌گردد بلکه به اجرا در می‌آید. تو چنین خدایی هستی و این‌گونه با اینها حلم می‌ورزی **وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا:** و خدایا تو بیشتر از ما از جنایات بنی‌آمیّه خبر داری. **قَالَ ثُمَّ دَعَا عليه السلام ابْنَهُ مُحَمَّدًا عليه السلام فَقَالَ يَا بُنَيَّ قَالَ لَبَّيْكَ يَا سَيِّدِي:** جابر جعفی می‌گوید: بعد امام سجّاد علیه السلام پسرشان امام محمد باقر علیه السلام را صدا زدند؛ گفتند: ای پسر عزیزم! حضرت به پدر عرض کردند: لَبَّيْكَ ای آقای من! ای امام سجّاد! **قَالَ إِذَا كَانَ غَدًا فَاغْدُ إِلَى مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ خُذْ مَعَكَ الْخَيْطَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَ جِبْرِئِيلَ عَلَيَّ جَدْنَا عليه السلام فَحَرِّكْهُ تَحْرِيكًا لَيْنًا وَ لَا تُحَرِّكْهُ شَدِيدًا اللَّهُ اللَّهُ فَيَهْلِكُ النَّاسُ كُلُّهُمْ:** امام سجّاد علیه السلام به فرزندشان امام باقر علیه السلام فرمودند: وقتی فردا صبح شد، صبح هنگام، شما به مسجد

رسول خدا ﷺ برو و آن نخى را كه جبرئيل براى جدّ ما رسول خدا ﷺ آورد نيز همراه خودت ببر و آن را خيلى آرام تكان بده! نكند شديد تكان بدهى! خدا را! خدا را! اگر شديد تكان بدهى تمام مردم عالم كشته و نابود مى شوند.

قال جابرٌ فَبَقِيْتُ مُتَفَكِّراً مُتَعَجِّباً مِنْ قَوْلِهِ فَمَا أَذْرِي مَا أَقُولُ لِمَوْلَايَ ﷺ: جابر جُعْفَى مى گويد: من ماندم متفكر و متعجب از اين سخنى كه از امام سجّاد ﷺ شنيدم. اصلاً نمى فهميدم چه دارم مى شنوم! معنى اين حرف چيست! نمى فهميدم مولاي من امام سجّاد ﷺ چه مى فرمايند! **فَعَدَوْتُ إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَ قَدْ بَقِيَ عَلَيَّ لَيْلٌ حِرْصاً أَنْ أَنْظُرَ إِلَى الْخَيْطِ وَ تَخْرِيكِهِ:** صبح من خدمت امام باقر ﷺ آمدم (قاعدتاً چون در زمان امامت و حيات امام سجّاد ﷺ بوده، امام باقر ﷺ كم سنّ و سال هم بودند) و شبى بر من گذشت يا هنوز مقدارى از شب بر من باقى مانده بود كه آمدم؛ هر دو شكل معنى دارد؛ شبى بر من گذشت كه همهمى وجودم تشنگى و عطش بود كه آن نخى را كه امام سجّاد ﷺ فرموده بودند، ببينم و تكان خوردنش را مشاهده كنم تا بفهمم يعنى چه كه حضرت فرموده بودند آن را خيلى آرام تكان بده. **فَبَيْنَمَا أَنَا عَلَى دَابَّتِي إِذْ خَرَجَ الْإِمَامُ ﷺ فَقُمْتُ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ:** در همين حال بر مركب خودم بودم كه امام باقر ﷺ از خانه شان خارج شدند. من برخاستم، خدمت حضرت سلام كردم و حضرت هم پاسخ سلام مرا دادند.

وَ قَالَ مَا عَدَا بِكَ فَلَمْ تَكُنْ تَأْتِنَا فِي هَذَا الْوَقْتِ: امام باقر ﷺ فرمودند: جابر چه شده است اول صبحى؟ تو هيچ وقت چنين وقتى سراغ ما نمى آمدى! **فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ سَمِعْتُ أَبَاكَ ﷺ يَقُولُ بِالْأَمْسِ خُذِ الْخَيْطَ وَ سِرْ إِلَى مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَحَرِّكْهُ تَحْرِيكاً لَيْناً وَ لَا تُحَرِّكْهُ تَحْرِيكاً شَدِيداً فَتُهْلِكَ النَّاسَ كُلَّهُمْ:** عرض كردم: يابن رسول الله! من از پدر شما كه درود خدا بر او و آل او باد ديروز شنيدم به شما مى-

فرمودند: آن نخ را بگیر و به مسجد رسول خدا ﷺ برو و آن را بسیار آرام تکان بده و به هیچ وجه شدید تکان نده که همه‌ی مردم هلاک می‌شوند.

فَقَالَ يَا جَابِرُ لَوْ لَا الْوَقْتُ الْمَعْلُومُ وَالْأَجَلُ الْمَحْتَمُومُ وَالْقَدَرُ الْمَقْدُورُ لَحَسَفْتُ وَاللَّهِ بِهِذَا الْخَلْقِ الْمُنْكَوسِ فِي طَرْفَةِ عَيْنٍ لَا بَلَّ فِي لِحْظَةٍ لَا بَلَّ فِي لَمْحَةٍ وَ لَكِنَّا «عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»<sup>۸</sup>: امام باقر عليه السلام فرمودند: ای جابر! اگر نبود آن وقت مشخصی که از جانب خدا معین شده است و اجل محتومی که تعیین شده و آن اندازه‌ی مشخصی که از جانب خدا معین شده، من کاری می‌کردم زمین، همه‌ی این مردم را ببلعد. کاری می‌کردم همه‌ی این خلق واژگونه، این خلقی را که دارند امیرالمؤمنین عليه السلام را لعن می‌کنند، شیعیان امیرالمؤمنین عليه السلام را ریشه‌کن می‌کنند، در یک طرفه‌العین، در یک چشم به هم زدن، بلکه در یک لحظه، بلکه در یک لمحه، زمین فرو ببرد. و لکن ما اهل بیت بندگان مکرم خدا هستیم؛ بندگان اکرام شده‌ی خدا هستیم که در سخن بر خدا پیشی نمی‌گیریم و به امر خدا عمل می‌کنیم؛ آن اجل محتوم را مراعات می‌کنیم.

قَالَ قُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي وَ لِمَ تَفْعَلُ هَذَا بِهِمْ: عرض کردم: ای آقای من! ای امام باقر! چرا می‌خواهید با این مردم چنین کاری کنید؟

قَالَ مَا حَضَرَتْ أَبِي بِالْأَمْسِ وَالشَّيْعَةُ يَشْكُونَ إِلَيْهِ مَا يَلْقَوْنَ مِنَ التَّاصِيَةِ الْمَلَاعِينِ وَالْقَدَرِيَّةِ الْمُقْصِرِينَ: حضرت فرمودند: می‌دانی چرا می‌خواهم این کار را کنم؟ این در رابطه با همان شکایتی است که تو دیروز زمانی که همراه با یک عده شیعه خدمت پدرم امام سجاد عليه السلام آمدی، مطرح کردی؛ آنها از آنچه که از ناصبی‌های ملعون و جبریّه و قدریّه‌ای که در انحرافشان مقصّرند می‌بینند، شکایت می‌کردند. شما

<sup>۸</sup>. سوره‌ی انبیاء، آیه‌های ۲۶ و ۲۷.



خودتان آمدید و شکایت کردید. این کاری که من امروز می‌خواهم انجام دهم ناظر بر همان شکایت دیروز شماست.

فَقُلْتُ بَلَىٰ يَا سَيِّدِي: عرض کردم: بله، ای آقای من! حالا فهمیدم ماجرا چیست.

قَالَ فَإِنِّي أُرْعِبُهُمْ وَكُنْتُ أَحِبُّ أَنْ يَهْلِكَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ وَ يُطَهَّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ الْبِلَادَ وَ يُرِيحَ الْعِبَادَ: امام باقر علیه السلام فرمودند: من می‌خواهم کمی اینها را بترسانم و دوست می‌دارم یک طایفه از اینها هلاک شوند و زمین از وجود آنها پاک شود و بندگان خدا از دست این گروه راحت شوند.

قُلْتُ يَا سَيِّدِي فَكَيْفَ تُرْعِبُهُمْ وَ هُمْ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصَوْا: جابر می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: ای آقای من! شما چگونه می‌خواهید یک تنه آنها را بترسانید در حالی که تعداد آنها خیلی زیاد است؟  
قَالَ امْضِ بِنَا إِلَى الْمَسْجِدِ لِأُرِيكَ قُدْرَةَ اللَّهِ تَعَالَى: امام باقر علیه السلام فرمودند: بیا با هم‌دیگر به مسجد برویم تا قدرت خدای تعالی را نشانت بدهم.

قَالَ جَابِرٌ فَمَضَيْتُ مَعَهُ إِلَى الْمَسْجِدِ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ وَضَعَ خَدَّهُ فِي التُّرَابِ وَ كَلَّمَ بِكَلِمَاتٍ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ: جابر می‌گوید: همراه امام باقر علیه السلام به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتیم. امام باقر علیه السلام دو رکعت نماز خواندند. بعد گونه‌ی خود را روی خاک گذاشتند و کلماتی را به زبان جاری کردند. بعد سرشان را بلند کردند. وَ أَخْرَجَ مِنْ كُمِّهِ خَيْطًا دَقِيقًا يَفُوخُ مِنْهُ رَائِحَةُ الْمِسْكِ وَ كَانَ أَدَقَّ فِي الْمَنْظَرِ مِنْ خَيْطِ الْمَخِيطِ: و بعد از آن امام باقر علیه السلام از درون آستینشان نخ بسیار نازکی را بیرون آوردند که بوی عطر مُشک می‌داد و نازک‌تر از نخ‌های خیطاها به نظر می‌آمد، [این] نخ [خیلی] نازک و باریک بود؛ از نخ خیطای هم نازک‌تر و باریک‌تر بود.

ثُمَّ قَالَ خُذْ إِلَيْكَ طَرْفَ الْخَيْطِ وَ امْسِ زُوَيْدًا وَ إِيَّاكَ ثُمَّ إِيَّاكَ أَنْ تُحَرِّكَهُ: بعد امام باقر علیه السلام به من جابر جَعْفِي فرمودند: بیا سر این نخ را بگیر و خیلی آرام راه برو! بر حذر باش! بر حذر باش! که این نخ را تکان دهی.

قَالَ فَأَخَذْتُ طَرْفَ الْخَيْطِ وَ مَشَيْتُ رُوَيْدًا: جابر جُعْفَى هم می گوید: من هم سر آن نخ را گرفتم و شروع کردم خیلی آرام راه رفتن و فاصله گرفتن از امام باقر علیه السلام.

فَقَالَ عليه السلام قِفْ يَا جَابِرُ: امام باقر علیه السلام فرمودند: جابر بایست!

فَوَقَفْتُ: من هم ایستادم. فَحَرَّكَ الْخَيْطَ تَحْرِيكًا لَيِّنًا فَمَا ظَنَنْتُ أَنَّهُ حَرَّكَهُ مِنْ لَيْنِهِ ثُمَّ قَالَ نَاوِلْنِي طَرْفَ الْخَيْطِ قَالَ فَنَاوَلْتُهُ: بعد از اینکه من ایستادم، امام باقر علیه السلام این نخ را بسیار آرام تکان دادند؛ به قدری آن را آرام و خیلی یواش تکان دادند، یک تکان کوچک، که حتی من گمان کردم حضرت اصلاً آن را تکان ندادند. بعد هم حضرت به من فرمودند: سر آن نخ را به من بده و من سر نخ را خدمت حضرت دادم.

فَقُلْتُ مَا فَعَلْتَ بِهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ: من به امام باقر علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا! با این، چه کاری کردید؟

قَالَ وَيْحَكَ اخْرُجْ إِلَى النَّاسِ وَ انظُرْ مَا حَالُهُمْ: امام باقر علیه السلام فرمودند: وای بر تو! از مسجد بیرون برو و به مردم نگاه کن تا ببینی در چه حالی هستند.

قَالَ فَخَرَجْتُ مِنَ الْمَسْجِدِ فَإِذَا صِيَاحٌ وَ وُلُوءَةٌ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ وَ زَاوِيَةٍ وَ إِذَا زَلْزَلَةٌ وَ هَدَّةٌ وَ رَجْفَةٌ وَ إِذَا الْمُهَدَّةُ أَخْرَبَتْ عَامَّةَ دُورِ الْمَدِينَةِ وَ هَلَكَتْ تَحْتَهَا أَكْثَرُ مِنْ ثَلَاثِينَ أَلْفَ رَجُلٍ وَ امْرَأَةٍ: جابر جُعْفَى می گوید: من از مسجد بیرون آمدم دیدم چه خبر است! چه فریادهایی مردم می کشند! از هر گوشه و زاویه شهر مدینه چه ولوله- ای به پا شده! و چه زلزله ای آمده است! تمام دیوارها فرو ریخته؛ زمین در حال لرزیدن است؛ این زلزله و لرزه همه ی خانه های مدینه را ویران کرده است و زیر این ویرانه ها بیش از سیصد هزار مرد و زن کشته و مدفون شدند. وَ إِذَا بَخْلِقٍ يَخْرُجُونَ مِنَ السَّكِّ لَهُمْ بُكَاءٌ وَ عَوِيلٌ وَ ضَوْضَاءٌ وَ رَنَّةٌ شَدِيدَةٌ وَ هُمْ يَقُولُونَ «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۹</sup> قَدْ قَامَتِ السَّاعَةُ وَ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَ هَلَكَ النَّاسُ: جابر جُعْفَى می گوید: دیدم یک عده از مردم از این کوچه هایی که الآن در اثر خرابی ها خیلی راهش تنگ شده، در حال

<sup>۹</sup> سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۶.

گریه و آه و ناله‌های شدید و فریاد بیرون می‌آیند و می‌گویند: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**؛ قیامت بر پا شد؛ قیامت فرا رسید و مردم هلاک شدند. **وَ آخَرُونَ يَقُولُونَ الزَّلْزَلَةُ وَ الْهَدَّةُ**؛ یک عده دیگر می‌گویند: زلزله آمد و همه‌جا را ویران کرد! **وَ آخَرُونَ يَقُولُونَ الرَّجْفَةُ وَ الْقِيَامَةُ**؛ یک گروه دیگر می‌گویند: زمین لرزید و قیامت فرا رسید! **هَلَكَ فِيهَا عَامَّةُ النَّاسِ**؛ همه‌ی مردم در این واقعه هلاک شدند؛ اینهایی که نجات پیدا کرده بودند این حرف‌ها را می‌زدند.

**وَ إِذَا أَنَا قَدْ أَقْبَلُوا يَبْكُونَ يُرِيدُونَ الْمَسْجِدَ**؛ در این هنگام یک گروهی از مردم را دیدم که در حالی که های‌های می‌گریستند، به سمت مسجد پیش می‌آمدند و اراده‌ی مسجد را کرده بودند. **وَ بَعْضُهُمْ يَقُولُونَ لِبَعْضٍ كَيْفَ لَا يُخَسَفُ بِنَا وَ قَدْ تَرَكْنَا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ ظَهَرَ الْفِسْقُ وَ الْفُجُورُ وَ كَثُرَ الزَّانَا وَ الرَّبَا وَ شُرْبُ الْخَمْرِ وَ اللَّوْاطَةُ**؛ و اینهایی که داشتند گریه‌کنان به سمت مسجد می‌آمدند بعضیشان به بعضی دیگر می‌گفتند: چگونه در حالی که ما امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردیم، فسق و فجور در بین ما علنی شد، زنا و ربا فراوان شد، شراب‌خواری و هم‌جنس‌بازی فراوان شد، زمین ما را فرو نبرد؟! **وَ اللَّهُ لَيَنْزِلَنَّ بِنَا مَا هُوَ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ وَ أَعْظَمُ أَوْ نُصَلِّحَ أَنْفُسَنَا**؛ و به خدا سوگند نه تنها این، بلکه شدیدتر و عظیم‌تر از این هم به سر ما خواهد آمد مگر اینکه خودمان را اصلاح کنیم.

**قَالَ جَابِرٌ فَبَقِيَتْ مُتَحَيِّرًا أَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ يَبْكُونَ وَ يَصِيحُونَ وَ يُؤَلُّوْنَ وَ يَغْدُونَ زَمْرًا إِلَى الْمَسْجِدِ فَرَحِمَتْهُمْ حَتَّى وَ اللَّهُ بَكَيْتُ لِبُكَائِهِمْ**؛ جابر جُعی می‌گوید: من از این صحنه‌ای که از شهر مدینه داشتم می‌دیدم، متحیر ماندم. به مردم نگاه می‌کردم که چگونه گریه می‌کنند! چگونه صیحه می‌زنند! چگونه ولوله می‌کنند و چگونه این سر صبحی گروه‌گروه دارند به سمت مسجد پیغمبر ﷺ می‌آیند! لذا دلم به حال اینها سوخت تا جایی که به خدا سوگند در اثر گریه و زاری‌های آنها من هم به گریه افتادم. **وَ إِذَا لَا يَدْرُونَ مِنْ آيِنٍ أَتُوا وَ أُخِذُوا**؛ و در آن هنگام اینها اصلاً نمی‌دانستند این اتفاق از کجا نشأت گرفت.

فَانصَرَفْتُ إِلَى الْإِمَامِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ اجْتَمَعَ النَّاسُ لَهُ وَ هُمْ يَقُولُونَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَرَى مَا نَزَلَ بِنَا بِحَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ قَدْ هَلَكَ النَّاسُ وَ مَاتُوا فَادْعُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَنَا: من خدمت امام باقر علیه السلام آمدم. دیدم مردم دور حضرت جمع شدند و به حضرت عرضه می‌دارند: ای پسر رسول خدا! نمی‌بینی در حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله چه بر سر ما آمد؟! و مردم چگونه هلاک شدند و مردند؟! پس تو پیش خدای عز و جل دعا کن؛ خدای عز و جل را برای ما بخوان که این بلا از سر ما برود.

فَقَالَ لَهُمْ اَفْرَعُوا إِلَى الصَّلَاةِ وَ الصَّدَقَةِ وَ الدُّعَاءِ: امام باقر علیه السلام هم فرمودند: بروید با نماز، با صدقه، با دعا به درگاه خدا فزع کنید! بروید ناله کنید به درگاه خدا تا این مشکلاتان حل شود! حضرت اصلاً نفرمودند ماجرا چیست.

ثُمَّ سَأَلَنِي فَقَالَ يَا جَابِرُ مَا حَالُ النَّاسِ: بعد امام باقر علیه السلام به من جابر که دیروز آمده بودم و شکایت می‌کردم فرمودند: جابر! حال مردم چطور است؟ تو که می‌گفتی این قدر زیادند که نمی‌شود شمرد، شما چگونه می‌خواهید آنها را بترسانید؛ حال، اینها را چگونه می‌بینی؟

فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي لَا تَسْأَلُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ خَرِبَتِ الدُّوْرُ وَ الْقُصُورُ وَ هَلَكَ النَّاسُ وَ رَأَيْتَهُمْ بِغَيْرِ رَحْمَةٍ فَرَحِمْتُهُمْ: عرض کردم: آقای من! ای امام باقر! نپرس از من ای فرزند رسول خدا! خانه‌ها ویران شد؛ قصرها ویران شد؛ مردم هلاک شدند و در حالی که کوچک‌ترین علاقه‌ای به اینها نداشتیم، کوچک‌ترین مهر و مهربانی‌یی به اینها نداشتیم، از دیدن این وضعیت مصیبت‌بار، دلم به حالشان سوخت.

فَقَالَ لَا رَحْمَهُمُ اللَّهُ أَبَدًا: امام باقر علیه السلام فرمودند: خدا هرگز به اینها رحم نکند! أما إِنَّهُ قَدْ بَقِيَ عَلَيْكَ بَقِيَّةٌ: فرمودند: جابر هنوز کار تمام نشده است؛ هنوز این ماجرا ادامه دارد. لَوْ لَا ذَلِكَ مَا رَحِمْتَ أَعْدَاءَنَا وَ أَعْدَاءَ أَوْلِيَائِنَا: اگر نبود آنچه که پشت پرده است و تو متوجهش نیستی و نمی‌بینی، دلت به حال دشمنان ما و دشمنان دوستان ما، اهل‌بیت، نمی‌سوخت. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَخِقًا سَخِقًا بَعْدًا

«بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»<sup>۱۰</sup>: بعد امام باقر علیه السلام فرمودند: دور باد! دور باد! رحمت الهی از قوم ظالمان. وَ اللَّهُ لَوْ حَرَكْتُ الْخَيْطَ أَذْنِي تَحْرِيكَةً لَهَلَكُوا أَجْمَعِينَ وَ جَعَلَ أَعْلَاهَا أَسْفَلَهَا وَ لَمْ يَبْقَ دَارٌ وَ لَا قَصْرٌ وَ لَكِنْ أَمَرَنِي سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ أَنْ لَا أُحْرِكُهُ شَدِيدًا: فرمودند: به خدا سوگند اگر کوچک‌ترین تکانی بیشتر از آنچه که دادم به این نخ می‌دادم، همه‌ی مردم هلاک می‌شدند، کسی زنده نمی‌ماند و شهر مدینه زیر و رو می‌شد و دیگر هیچ خانه و قصری باقی نمی‌ماند و لکن سرور و مولای من، امام سجاد علیه السلام، به من امر کرد که آن را شدید تکان ندهم.

ثُمَّ صَعِدَ الْمَنَارَةَ: بعد امام باقر علیه السلام از مناره‌ی مسجدالنبی صلی الله علیه و آله بالا رفتند. وَ النَّاسُ لَا يَرُونَهُ: امام باقر علیه السلام تصرفی کردند و دیگر مردم حضرت را نمی‌دیدند؛ امام باقر علیه السلام دیگر به چشم نمی‌آمدند؛ دیده نمی‌شدند. فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ أَلَا أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكذَّبُونَ: امام باقر علیه السلام بالای منبر مسجدالنبی صلی الله علیه و آله در حالی که هیچ‌کس حضرت را نمی‌دید، با بلندترین صدای خودشان ندا دادند که ای گمراهان و تکذیب‌کنندگان! فَظَنَّ النَّاسُ أَنَّهُ صَوْتُ مِنَ السَّمَاءِ: مردم که نمی‌دیدند که صدا از چه کسی و از کجا می‌آید، فکر کردند این یک صدای آسمانی است؛ یک ندای آسمانی است. فَخَرُّوا لُجُوهَهُمْ وَ طَارَتْ أَفْئِدَتُهُمْ وَ هُمْ يَقُولُونَ فِي سُجُودِهِمُ الْأَمَانَ الْأَمَانَ: مردم چون پنداشتند این یک صدای آسمانی است، به صورت به خاک افتادند و قلب‌هایشان از سینه‌شان پرواز کرد، گویا روح از پیکرشان رفت و در سجده‌شان می‌گفتند: أَلَامَانَ الْأَمَانَ! فَإِذَا هُمْ «بَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ»<sup>۱۱</sup> وَ لَا يَرُونَ الشَّخْصَ: و در این حالت صدای امام باقر علیه السلام و آن صیحه و ندا را می‌شنیدند اما شخص امام باقر علیه السلام را نمی‌دیدند.

ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنَا أَرَاهُ وَ النَّاسُ لَا يَرُونَهُ فَزَلَزَتِ الْمَدِينَةُ أَيْضًا زَلْزَلَةً خَفِيفَةً لَيْسَتْ كَالْأُولَى وَ تَهَدَّمَتْ فِيهَا دُورَةٌ كَثِيرَةٌ: بعد امام باقر علیه السلام با دستشان اشاره‌ای کردند، من جابر جعفی امام باقر علیه السلام را می‌دیدم اما

۱۰. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۴۴.

۱۱. سوره‌ی ق، آیه‌ی ۴۲.

مردم نمی‌توانستند حضرت را ببینند؛ در اثر همین اشاره‌ی دست امام باقر علیه السلام زلزله‌ی دیگری مدینه را گرفت منتها زلزله‌ی خفیفی بود؛ مثل آن زلزله‌ی اولی که حضرت آن نخ را تکان دادند، شدید نبود و در این زلزله‌ی دوم هم خانه‌های بسیاری ویران شد.

ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ «ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَعْثِهِمْ»<sup>۱۲</sup>: بعد امام باقر علیه السلام این آیه را خواندند که ما اینها را کیفر دادیم در اثر ظلمی که کردند. ثُمَّ تَلَا بَعْدَ مَا نَزَلَ «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَ أَمْطَرْنَا»<sup>۱۳</sup> «عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ»<sup>۱۴</sup>: بعد هم این آیه را خواندند که هنگامی که فرمان ما آمد، زیر و رو کردیم آنها را و باران سنگ بر آنها باریدیم از گل‌های نشان‌دار، از کلوخ‌های نشان‌دار، در نزد پروردگارت برای مُسْرِفِينَ. وَ تَلَا علیه السلام «فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ آتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ»<sup>۱۵</sup>: و باز امام باقر علیه السلام این آیه را هم تلاوت کردند که سقف از بالای سرشان بر آنها فرود آمد و عذاب از جایی که آنها نمی‌فهمیدند به سراغشان آمد.

قَالَ وَ خَرَجَتِ الْمُخَدَّرَاتُ فِي الزَّلْزَلَةِ الثَّانِيَةِ مِنْ خُدُورِهِنَّ مُكَشَّفَاتِ الرُّءُوسِ وَ إِذَا الْأَطْفَالُ يَبْكُونَ وَ يَصْرُخُونَ فَلَا يَلْتَفِتُ أَحَدٌ: جابر جَعْفَى می‌گوید: زن‌ها در این زلزله‌ی دوم از زیر حجاب‌هایشان، از پوشش‌هایشان، در حالی که سرهایشان برهنه بود بیرون آمدند و کودکان گریه می‌کردند و ضجه می‌زدند و احدی مُلْتَفِت و متوجه دیگری نبود یا متوجه امام باقر علیه السلام نبود. فَلَمَّا بَصُرَ الْبَاقِرُ علیه السلام ضَرْبَ يَدِهِ إِلَى الْخَيْطِ فَجَمَعَهُ فِي كَفِّهِ فَسَكَتَ الزَّلْزَلَةَ: وقتی که امام باقر علیه السلام دیدند این صحنه را با دستشان به آن نخ زدند و نخ را در کف دستشان جمعش کردند؛ زلزله ایستاد و [زمین] ساکن شد.

۱۲. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۴۶.

۱۳. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۸۲.

۱۴. سوره‌ی ذاریات، آیه‌های ۳۳ و ۳۴.

۱۵. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۲۶.

ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي وَ النَّاسُ لَا يَرُونَهُ: بعد امام باقر عليه السلام دست من را گرفتند در حالی که مردم امام باقری نمی- دیدند. وَ خَرَجْنَا مِنَ الْمَسْجِدِ فَإِذَا قَوْمٌ قَدِ اجْتَمَعُوا إِلَى بَابِ حَانُوتِ الْحَدَادِ وَ هُمْ خَلَقُوا كَثِيرًا: من و امام باقر عليه السلام از مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمدیم؛ دیدیم عده‌ای از مردم جلوی در حانوت آهنگر جمع شدند و جمعیت زیادی هستند.

يَقُولُونَ مَا سَمِعْتُمْ فِي مِثْلِ هَذَا الْمَدْرَةِ مِنَ الْهَيْمَةِ: مردم می‌گویند که شما مثل یک چنین همهمه‌ای را در جایی، در خانه‌ای، در مکانی، نشنیدید؟ یک چنین سر و صدای عظیمی که به پا شده؛ یک چنین ویرانی‌یی که بر پا شده است. فَقَالَ بَعْضُهُمْ بَلَى لَهُمْ هَيْمَةٌ كَثِيرَةٌ: می‌پرسیدند از هم که این را نشنیدید؟ بعضی از آنها گفتند: بله؛ همهمه‌ی زیادی شنیدیم. وَ قَالَ آخَرُونَ بَلَى وَ اللَّهُ صَوْتُ وَ كَلَامٌ وَ صِيْحٌ كَثِيرٌ وَ لَكُنَّا وَ اللَّهُ لَمْ نَقِفْ عَلَى الْكَلَامِ: آن گروه دیگر گفتند: بله، به خدا سوگند صدا و سخن و صیحه‌ی زیادی شنیدیم و لکن به خدا سوگند نفهمیدیم آنچه را گفت؛ واقف بر آن کلام نشدیم.

قَالَ جَابِرٌ: جَابِرُ جَعْفَى كَقَوْلِهِ: فَتَنَزَرَ الْبَاقِرُ عليه السلام إِلَى قِصَّتِهِمْ: امام باقر عليه السلام هم داشتند این حرف زدن‌های اینها را گوش می‌کردند و به ماجرای این مردم نگاه می‌کردند.

ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ دَأْبُنَا وَ دَأْبُهُمْ إِذَا بَطَرُوا وَ أَشْرُوا وَ تَمَرَّدُوا وَ بَعَوْا أَرْعَابَهُمْ وَ خَوْفَانَهُمْ فَإِذَا ارْتَدَعُوا وَ إِلَّا أَدَانَ اللَّهُ فِي حَسْفِهِمْ: امام باقر عليه السلام به من فرمودند که ای جابر! روش ما و بنای ما این است که وقتی این مردم گردنکشی کردند، تکبر ورزیدند، تمرد و سرکشی کردند از فرمان خدا و ولایت ما و ظلم کردند، ما آنها را بترسانیم؛ آنها را ارباب و تخویف کنیم. اگر در اثر این ارباب و تخویف اینها برگشتند که هیچ؛ یعنی اصلاح شدند و الاّ خدای متعال اذن می‌دهد که ما کاری کنیم که همه‌ی آنها در زمین فرو روند؛ زمین آنها را ببلعد.

قَالَ جَابِرٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا هَذَا الْخَيْطُ الَّذِي فِيهِ الْأَعْجُوبَةُ: جابر می‌گوید: من عرض کردم به امام باقر علیه السلام یابن رسول‌الله! این نخ چه بود که این همه چیز أعجوبه و عجیب در آن بود؟ شما با یک تکانش چنین زلزله‌ای در مدینه به پا کردید.

قَالَ هَذِهِ «بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَ آلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ»<sup>۱۶</sup> إِلَيْنَا: امام باقر علیه السلام فرمودند: این بقیه‌ای است از آنچه که از خاندان موسی و هارون باقی مانده و ملائکه آن را حمل کردند و پیش ما آوردند. يَا جَابِرُ إِنَّ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ مَنَزِلَةً وَ مَكَانًا رَفِيعًا وَ لَوْ لَا نَحْنُ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ أَرْضًا وَ لَا سَمَاءً وَ لَا جَنَّةً وَ لَا نَارًا وَ لَا شَمْسًا وَ لَا قَمَرًا وَ لَا بَرًّا وَ لَا بَحْرًا وَ لَا سَهْلًا وَ لَا جَبَلًا وَ لَا رَطْبًا وَ لَا يَابِسًا وَ لَا خُلُوعًا وَ لَا مُرًّا وَ لَا مَاءً وَ لَا نَبَاتًا وَ لَا شَجَرًا: فرمودند: ای جابر! ما در پیش خدا منزلت و جایگاه و مکان بسیار بلند و رفیعی داریم؛ اگر ما اهل‌بیت نبودیم خدای متعال زمینی را، آسمانی را، بهشتی را، دوزخی را، خورشیدی را، ماهی را، خشکی‌ای را، دریایی را، دشتی را، کوهی را، خشکی را، تری را، شیرینی را، تلخی را، آبی را، گیاهی را و درختی را نمی‌آفرید. اگر ما اهل‌بیت نبودیم خداوند هیچ‌یک از اینها را نمی‌آفرید.

اخْتَرَعَنَا اللَّهُ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ لَا يُقَاسُ بِنَا بَشَرًا: خدای متعال ما را از نور ذات خودش خلق و ایجاد کرد؛ هیچ بشری با ما قابل مقایسه نیست. بِنَا أَنْقَذَكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بِنَا هَدَاكُمْ اللَّهُ: به وسیله‌ی ما، خدای عز و جل شما را نجات داد و به وسیله‌ی ما، خدای عز و جل شما را هدایت کرد. وَ نَحْنُ وَ اللَّهُ دَلَّلْنَاكُمْ عَلَى رَبِّكُمْ: و به خدا سوگند ما اهل‌بیت بودیم که شما را راهنمایی و دلالت کردیم به سمت پروردگارتان و خدا را به شما شناساندیم.

فَقِفُوا عَلَىٰ أَمْرِنَا وَ نَهْيِنَا وَ لَا تَرُدُّوا كُلَّ مَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنَّا فَإِنَّا أَكْبَرُ وَ أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ وَ أَرْفَعُ مِنْ جَمِيعِ مَا يَرِدُ عَلَيْكُمْ: پس در آنچه که از امر و نهی ما به شما می‌رسد در آنجا توقف کنید! بایستید! و آنچه که از ما

<sup>۱۶</sup>. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۴۸.



بر شما وارد می‌شود، خبرهایی که از ما به شما می‌رسد، را رد نکنید! انکار نکنید! هر آینه ما بزرگ‌تر، بلندمرتبه‌تر، عظیم‌تر و رفیع‌تر از همه‌ی آن چیزهایی هستیم که خبرش به شما می‌رسد. **ما فَهَيْئَتُهُمْ فَاحْمَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَ مَا جَهَلْتُمُوهُ فَكَلُوا أَمْرَهُ إِلَيْنَا وَ قُولُوا آمَنَّا بِمَا عَلَّمْنَا بِمَا قَالُوا:** پس از اخباری که راجع به ما به شما رسید آنچه را که فهمیدید، حمد خدا را به جا بیاورید که توانستید هضم کنید؛ اما آنچه را که جاهل بودید و نتوانستید بفهمید و هضم کنید، نکند انکار کنید! امرش را به خود ما موکول کنید. بگویند خودشان می‌دانند اینها چیست؛ ما نمی‌فهمیم و بگویند ائمه‌ی ما عليهم السلام آگاه‌تر هستند به آنچه که خودشان فرمودند؛ ما نمی‌توانیم هضمشان کنیم. نکند انکار کنید!

**قَالَ ثُمَّ اسْتَقْبَلَهُ أَمِيرُ الْمَدِينَةِ رَاكِبًا وَ حَوَالِيهِ خُرَاسُهُ وَ هُمْ يُنَادُونَ فِي النَّاسِ: مَعَاشِرَ النَّاسِ احْضُرُوا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ لَعَلَّ اللَّهَ يَصْرِفُ عَنْكُمْ الْعَذَابَ:** جابر جعفری می‌گوید بعد فرمانروای مدینه پیش آمد در حالی که سوار اسب بود و اطرافش هم نگهبانان و حافظانش بودند و آنها در بین مردم ندا می‌دادند که ای گروه مردمان بیایید به محضر پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن الحسین، امام سجاد علیه السلام و به وسیله‌ی او به سوی خدای تعالی تقرب بجویند شاید خدای متعال عذاب را از شما مردم مدینه بردارد و برگرداند.

**فَلَمَّا بَصُرُوا بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَبَادَرُوا نَحْوَهُ:** وقتی امام باقر علیه السلام را دیدند، به سمت ایشان آمدند. **وَ قَالُوا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَمَا تَرَى مَا نَزَلَ بِأُمَّةٍ جَدَّكَ مُحَمَّدٌ ﷺ هَلَكُوا وَ فَنُوا عَنْ آخِرِهِمْ:** عرض کردند ای پسر رسول خدا! نمی‌بینی چه بر سر امت جدت، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، نازل شد و فرود آمد! تمامشان، از اول تا آخر، هلاک و فانی شدند! **أَيْنَ أَبُوكَ حَتَّى نَسَأَلَهُ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَ نَتَقَرَّبَ بِهِ إِلَى اللَّهِ لِيَرْفَعَ اللَّهُ بِهِ عَنْ أُمَّةٍ جَدَّكَ هَذَا الْبَلَاءَ:** پدر بزرگوار شما امام سجاد علیه السلام کجا هستند تا ما از آن حضرت درخواست کنیم که تشریف بیاورند به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و به وسیله‌ی آن بزرگوار ما به سوی خدای متعال تقرب بجوئیم تا خداوند از امت جد شما این بلا را بردارد.

قَالَ لَهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يَفْعَلُ اللَّهُ تَعَالَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَصْلِحُوا أَنْفُسَكُمْ وَ عَلَيْكُمْ بِالتَّضَرُّعِ وَ التَّوْبَةِ وَ الْوَرَعِ وَ التَّهَيُّ  
عَمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ لَا يَأْمَنُ «مَكَرَ اللَّهُ إِلَّا الْقَوْمَ الْخَاسِرُونَ»<sup>۱۷</sup>: امام باقر عليه السلام هم به آنها فرمودند که خدا هر  
کاری را که مشیتش تعلق بگیرد، انجام می‌دهد؛ شما بروید خودتان را اصلاح کنید! بر شما باد به گریه  
و زاری، به توبه، به پاکدامنی، به دست برداشتن از کارهایی که تا به حال می‌کردید و الآن مبتلا  
هستید [امانند] آن عقاید باطل و آن ظلمی که به شیعیان و به اهل بیت علیهم السلام می‌کنید، که هر آینه جز  
گروه زیان‌کاران کسی خودش را از مکر و غضب و عذاب الهی در امان نمی‌پندارد.

قَالَ جَابِرٌ فَاتَيْنَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام وَ هُوَ يُصَلِّي: جابر جعفی می‌گوید: همراه امام باقر عليه السلام آمدیم خدمت  
امام سجّاد عليه السلام در حالی که ایشان مشغول نماز بودند. فَانْتَظَرْنَاهُ حَتَّى فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ وَ أَقْبَلَ عَلَيْنَا: ما  
منتظر امام سجّاد عليه السلام شدیم تا اینکه آن بزرگوار از نماز فارغ شدند و به ما رو کردند؛ متوجه ما شدند.  
فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ مَا خَبَرُ النَّاسِ: از پسر بزرگوارشان امام باقر عليه السلام پرسیدند که ای محمد چه خبر از مردم؟  
فَقَالَ ذَلِكَ لَقَدْ رَأَى مِنْ قُدْرَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا لَا زَالَ مُتَعَجِّبًا مِنْهَا: امام باقر عليه السلام به پدر عرضه داشتند که  
مردم از قدرت خدای تعالی چیزی دیدند که همواره از آن در تعجب خواهند بود.

قَالَ جَابِرٌ إِنْ سُلْطَانُهُمْ سَأَلْنَا أَنْ نَسْأَلَكَ أَنْ تَحْضُرَ إِلَى الْمَسْجِدِ حَتَّى يَجْتَمِعَ النَّاسُ يَدْعُونَ وَ يَتَضَرَّعُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ  
وَ جَلَّ وَ يَسْأَلُونَهُ الْإِقَالَهَ: جابر جعفی به امام سجّاد عليه السلام عرض کرد که سلطان اینها، فرمانروا و فرماندار  
مدینه از ما درخواست کرد که از شما خواهش کنیم که به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تشریف بیاورید و [در  
آن] حاضر شوید تا مردم هم در مسجد جمع شوند و دعا کنند و در پیشگاه پروردگار تعالی تضرع کنند و  
از خدا بخواهند که این مشکل را برگرداند و آنها را ببخشد.

<sup>۱۷</sup>. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۹۹.

قَالَ فَتَبَسَّمْ ﷺ ثُمَّ تَلَا «أَوْ لَمْ تَكُنْ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ»<sup>۱۸</sup> «وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ»<sup>۱۹</sup>: امام سجّاد ﷺ تبسّمی فرمودند بعد این آیات قرآن را خواندند که ای مردم آیا رسولان پروردگار شما با بیّنات و معجزات آشکار برای شما نیامدند؟ عرض کردند: بله. گفتند: پس آنها را بخوانید! دعا کنید! در حالی که دعای کافران جز در گمراهی نیست و به نتیجه‌ای نمی‌رسد و به هدف نمی‌رسد؛ و این آیه را که اگر ما که خدا هستیم برای آنها ملائکه را فرو فرستیم و مرده‌ها با اینها حرف بزنند و از همه چیز برای آنها جمع‌آوری کنیم و جمع بیاوریم، باز هم اینها مگر اینکه مشیت تکوینی خدا تعلق بگیرد [که ایمان بیاورند] وگرنه آدم‌های ایمان بیاوری نیستند و لکن اکثر اینها جاهلند.

فَقُلْتُ سَيِّدِي الْعَجْبُ أَنَّهُمْ لَا يَدْرُونَ مِنْ أَيْنَ أَتَوْا: جابر جعفی می‌گوید عرض کردم: آقای من! عجیب است که اینها نمی‌فهمند از کجا این بلا به سرشان آمده است!

قَالَ أَجَلٌ: حضرت فرمودند: صبر کن! ثُمَّ تَلَا «فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ»<sup>۲۰</sup>: بعد امام سجّاد ﷺ این آیه را خواندند که امروز ما آنها را به فراموشی می‌سپاریم همان‌گونه که آنها این روز قیامت را به فراموشی سپردند و به خاطر اینکه آیات الهی را انکار کردند. وَ هِيَ وَ اللَّهُ آيَاتُنَا: و آن آیات الهی را که خدا می‌گوید اینها انکار کردند، همان آیات ما اهل بیت است. وَ هَذِهِ أَحَدُهَا: و این یکی از آن آیه‌ها و نشانه‌ها بود که ما نشان دادیم. وَ هِيَ وَ اللَّهُ وَلَا يَتُنَبِّئُ: و به خدا سوگند آن آیه‌یی را که اینها انکار کردند و سبب شد که در قیامت عذاب شوند، ولایت ما اهل بیت است.

<sup>۱۸</sup>. سوره‌ی غافر (مؤمن)، آیه‌ی ۵۰.

<sup>۱۹</sup>. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۱۱.

<sup>۲۰</sup>. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۱.

یا جابرُ ما تَقُولُ فِي قَوْمِ آمَاتُوا سُنَّتَنَا وَ تَوَالَوْا أَعْدَاءَنَا وَ انْتَهَكُوا حُرْمَتَنَا فَظَلَمُونَا وَ غَصَبُونَا وَ أَحْيَوْا سُنَنَ الظَّالِمِينَ وَ سَارُوا بِسِيرَةِ الْفَاسِقِينَ: بعد امام سجّاد علیه السلام فرمودند: ای جابر! چه می‌گویی در مورد مردمانی که سنت ما اهل‌بیت را میراندند و ولایت دشمنان ما اهل‌بیت را پذیرفتند و حرمت ما را شکستند و به ما ظلم کردند و حق ما را غصب کردند و سنت و شیوهی ظالمان را احیا کردند و به روش فاسقان رفتار کردند؛ در مورد این مردم چه می‌خواهی بگویی!؟

قَالَ جَابِرُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيَّ بِمَعْرِفَتِكُمْ وَ الْهَمِّي فَضْلَكُمْ وَ وَقَفَنِي لِطَاعَتِكُمْ مُوَالَاةَ مَوَالِيكُمْ وَ مُعَادَاةَ أَعْدَائِكُمْ: جابر جعفی گفت که حمد می‌کنم خدایی را که به من منت نهاد با معرفت شما و الهام کرد به من فضیلت و بزرگواری شما را و من را موفق کرد به فرمان‌بری و اطاعت از شما؛ موالات و دوستی دوستان شما و معادات و دشمنی دشمنان شما. قَالَ علیه السلام : امام سجّاد علیه السلام فرمودند: یا جابرُ ا وَ تَدْرِي مَا الْمَعْرِفَةُ: فرمودند: ای جابر جعفی آیا می‌دانی معرفت چیست؟

الْمَعْرِفَةُ اثْبَاتُ التَّوْحِيدِ أَوَّلًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْمَعَانِي ثَانِيًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَبْوَابِ ثَالِثًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَنَامِ رَابِعًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَرْكَانِ خَامِسًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ النَّقَبَاءِ سَادِسًا ثُمَّ مَعْرِفَةُ النَّجَبَاءِ سَابِعًا وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى «لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا»<sup>۲۱</sup> وَ تَلَا أَيْضًا «وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٍ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»<sup>۲۲</sup>: امام باقر علیه السلام فرمودند: معرفت اثبات توحید است اولاً، سپس معرفت معانی است ثانیاً، سپس معرفت أبواب است ثالثاً، سپس معرفت خلائق است رابعاً، سپس معرفت ارکان است خامساً، سپس معرفت نقباً است سادساً و سپس معرفت نجباً است سابعاً؛ معرفت، این هفت مورد است و این همان سخن [خدای] تعالی است که فرمود: اگر دریاها مرکب شوند برای کلمات پروردگار، دریاها پایان خواهند یافت قبل از اینکه کلمات پروردگار

<sup>۲۱</sup>. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۰۹.

<sup>۲۲</sup> سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۲۷.

من پایان بیابد؛ **وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا**؛ حتی اگر معادل همه‌ی این دریاها باز یک‌سری دریا‌های دیگر هم ایجاد کنیم و آنها هم مرگب شوند برای اینکه کلمات پروردگار من را به شمار بیاورند و بنویسند، آن مرگب‌ها که دو برابر دریا‌های عالم است، تمام می‌شوند قبل از اینکه کلمات پروردگار من تمام شوند. این یک آیه‌ی قرآن و آیه‌ی دیگری که حضرت خواندند این است که: اگر آنچه از درختان که در زمین است، چوبش قلم شود و دریاها، هفت دریا بشوند و برای این قلم‌ها مرگب شوند، کلمات خدا تمام شدنی نیست؛ اگر با آن همه قلم و با این همه مرگب بنویسند باز هم کلمات خدا تمام نمی‌شود و هر آینه خدا عزیز و مقتدر و حکیم است.

یا جَابِرُ اثْبَاتُ التَّوْحِيدِ وَ مَعْرِفَةُ الْمَعَانِي: ای جابر جَعْفی حال راجع به اثبات توحید و معرفت معانی برایت بگویم؟ **أَمَّا اثْبَاتُ التَّوْحِيدِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ الْقَدِيمِ الْغَائِبِ الَّذِي «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»<sup>۲۳</sup> وَ هُوَ غَيْبٌ بَاطِنٌ سَتَدْرِكُهُ كَمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ:** اما اثبات توحید معرفت خدایی است که آن خدا قدیم و جاودانه است؛ از ازل بوده است؛ غایب است و به حس در نمی‌آید؛ چشم‌ها او را درک نمی‌کنند اما او چشم‌ها را درک می‌کند و می‌بیند و او لطیف و خبیر است؛ او غیب و باطن است و به زودی همان‌گونه که خود خدا خودش را وصف کرده است تو او را درک خواهی کرد و خواهی شناخت و او را خواهی یافت. این اثبات توحید [است].

**وَ أَمَّا الْمَعَانِي:** اما معانی که گفتیم دومین اصل است در معرفت؛ **وَ أَمَّا الْمَعَانِي فَتَحْنُ مَعَانِيَهُ وَ مَظَاهِرُهُ فِيكُمْ:** اما معانی ما اهل‌بیت هستیم و مظاهر خدا در بین شما، ماییم. **اخْتَرَعْنَا مِنْ نُورِ ذَاتِهِ:** خدا ما را از نور ذات خودش خلق کرد. **وَ قَوَّضَ إِلَيْنَا أُمُورَ عِبَادِهِ:** و امور همه‌ی بندگان خودش را به ما تفویض و واگذار کرد. **فَتَحْنُ نَفْعَلُ بِأَذْنِهِ مَا نَشَاءُ:** و ما به اذن خدا آنچه که می‌خواهیم انجام می‌دهیم. **وَ نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ:** و ما هنگامی که چیزی را بخواهیم خدا هم آن چیز را می‌خواهد. این جمله‌ها خیلی چیزهای عجیبی

<sup>۲۳</sup>. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۰۳.

است چون یک‌جا داریم: **وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ**:<sup>۲۴</sup> وقتی خدا چیزی را بخواهد، اینها هم می‌خواهند؛ [اما] این آن طرف قضیه را دارد می‌گوید؛ می‌گوید: **وَنَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ**: وقتی ما چیزی را اراده کنیم، خدا آن را اراده می‌کند! **وَ إِذَا أَرَدْنَا أَرَادَ اللَّهُ**: وقتی ما چیزی را اراده کنیم، خدا آن چیز را اراده می‌کند. **وَنَحْنُ أَحَلْنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَذَا الْمَحَلَّ وَ اصْطَفَانَا مِنْ بَيْنِ عِبَادِهِ وَ جَعَلْنَا حُجَّتَهُ فِي بِلَادِهِ**: و خدای عزوجل ما را در این محل و جایگاه قرار داد و ما را از بین بندگان برگزید و ما اهل بیت را حجت خودش در بین سرزمین‌هایش قرار داد. **فَمَنْ أَنْكَرَ شَيْئاً وَ رَدَّهُ فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ جَلَّ اسْمُهُ وَ كَفَرَ بِآيَاتِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ**: هر کس چیزی از این مقامات ما را انکار کند و رد کند او خدای جل اسم او را رد کرده است و به آیات خدا و به انبیاء و رسل الهی ﷺ کفر ورزیده است.

یا جابرٌ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ تَعَالَى بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَقَدْ اثْبَتَ التَّوْحِيدَ: ای جابر! هر کس خدای تعالی را با این وصف بشناسد، توحید را اثبات کرده است. **لَإِنَّ هَذِهِ الصِّفَةَ مُوَافِقَةٌ لِمَا فِي الْكِتَابِ الْمُنَزَّلِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»**<sup>۲۵</sup> **«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»**<sup>۲۶</sup> **«وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»**<sup>۲۷</sup> **وَ قَوْلُهُ تَعَالَى «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ»**<sup>۲۸</sup>: فرمود: ای جابر! هر کس خدای متعال را با این وصف بشناسد توحید را اثبات کرده است چرا که این صفت خداوند، این توصیف از خدای توانا و تعالی موافق است با آنچه که در قرآن کریم نازل شده است و آن این سخن خداست که فرمود: چشم‌ها خدا را درک نمی‌کنند و نمی‌بینند اما خدا دیدگان را می‌بیند و درک می‌کند؛ هیچ چیزی مثل خدا نیست و خدا سمیع و علیم

<sup>۲۴</sup>. سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳۰ و سوره‌ی تکویر، آیه‌ی ۲۹.

<sup>۲۵</sup>. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۰۳.

<sup>۲۶</sup>. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۱۱.

<sup>۲۷</sup>. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۳۷؛ سوره‌ی انعام، آیه‌های ۱۳ و ۱۱۵؛ سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۴ و ...

<sup>۲۸</sup>. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۳.

شنوا و داناست و این سخن خدا که خدا از آنچه می‌کند مورد سؤال و بازخواست قرار نمی‌گیرد اما همه‌ی خلق در مورد کرده‌هایشان در پیشگاه خدا مسؤولند.

قَالَ جَابِرٌ يَا سَيِّدِي مَا أَقَلَّ أَصْحَابِي: جابر عرض کرد: آقای من! امام سجّاد! چقدر یاران من کمند!  
قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أَ تَدْرِي كَمْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْ أَصْحَابِكَ: امام سجّاد عليه السلام فرمودند: هیهات! هیهات! می‌دانی چقدر در روی کره‌ی زمین از هم عقیده‌ها و یاران و دوستان تو هستند؟

قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كُنْتُ أَظُنُّ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ مَا بَيْنَ الْمِائَةِ إِلَى الْمِائَتَيْنِ وَ فِي كُلِّ مَا بَيْنَ الْأَلْفِ إِلَى الْأَلْفَيْنِ بَلْ كُنْتُ أَظُنُّ أَكْثَرَ مِنْ مِائَةِ أَلْفٍ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ وَ نَوَاحِيهِ: جابر عرض کرد که یابن رسول‌الله من گمان می‌کنم در هر شهری صد [نفر]، تا حداکثر دویست [نفر]، در هر کشوری، منطقه‌ای، بین هزار [نفر] تا دو هزار تا، بلکه گمان می‌کنم حدوداً کمی بیش از مثلاً صد هزار نفر در کل کره‌ی زمین و اطرافش از افراد هم‌عقیده و همراه من جابر جعفی وجود داشته باشد.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا جَابِرُ خَالَفَ ظَنُّكَ وَ قَصَّرَ رَأْيُكَ أَوْلَانِكَ الْمُقَصَّرُونَ وَ لَيْسُوا لَكَ بِأَصْحَابٍ: امام سجّاد عليه السلام فرمودند: جابر این گمان خودت را کنار بگذار! با این گمانت مخالفت کن و رأی و نظر خودت را کوتاه کن! خیلی بلند پروازی کردی. آن جمعیتی که تو گفتی، مقصّرند؛ آنها مقامات ما اهل‌بیت را نمی‌کشند. آنها اصحاب تو نیستند؛ یاران تو نیستند؛ در مقام ولایت و سلوک همپای تو نیستند.

قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنِ الْمُقَصَّرُ: جابر می‌گوید: عرض کردم یابن رسول‌الله! ای امام سجّاد! مقصّر کیست؟ چه کسی است که کوتاه آمده است و نمی‌تواند مقامات شما را هضم کند.

قَالَ الَّذِينَ قَصَّرُوا فِي مَعْرِفَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ عَنْ مَعْرِفَةِ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِهِ وَ رُوحِهِ: امام سجّاد عليه السلام فرمودند: مقصّر کسی است که در معرفت انبیا عليهم السلام و معرفت آنچه که خدای متعال از امر خویش و از روح خویش واجب کرده، مقصّر است؛ این حرف‌ها را نمی‌تواند هضم کند.

قُلْتُ يَا سَيِّدِي وَ مَا مَعْرِفَةُ رُوحِهِ: عرض کردم ای آقای من! امام سجّاد، [معرفت] روح خدا یعنی چه؟

**قَالَ لِلْإِنْسَانِ أَنْ يَعْرِفَ كُلُّ مَنْ خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالرُّوحِ فَقَدْ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَهُ يَخْلُقُ بِأَذْنِهِ وَ يُحْيِي بِأَذْنِهِ وَ يَعْلَمُ الْغَيْبَ مَا فِي الصَّمَائِرِ وَ يَعْلَمُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ:** حضرت فرمودند: راجع به معرفت روح پرسیدی؛ این است که او [شخص] همه‌ی آنچه را و همه‌ی آن کسانی را که خدای متعال مختصّ به روح خودش کرده است و کار خودش را تفویض به آنها کرده است، بشناسد. آنها کسانی هستند که به اذن خدا خلق می‌کنند، به اذن خدا مرده را زنده می‌کنند و به اذن خدا به آنچه که در ضمائر تغییر پیدا می‌کند آگاهند یا، اگر طور دیگری بخوانیم، غیر آنچه که در ضمائر هست را می‌دانند؛ ولی قاعدتاً معنی اوّل درست‌تر است. **وَ يَعْلَمُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ:** و آنچه که از اوّل خلقت بوده و آنچه که تا روز قیامت خواهد بود، همه را خبر دارند و می‌دانند. **وَ ذَلِكَ أَنَّ هَذَا الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى:** و آن به این خاطر است که روح از امر پروردگار است چون قرآن فرمود: **قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي.**<sup>۲۹</sup> **فَمَنْ خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهَذَا الرُّوحِ فَهَذَا كَامِلٌ غَيْرُ نَاقِصٍ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ بِأَذْنِ اللَّهِ:** پس هرکس که خدای متعال او را با این روح مختص بگرداند، آن شخص، کاملی است که دیگر هیچ نقصی در وجودش نیست؛ انسان کامل است و آنچه را که می‌خواهد به اذن الله انجام می‌دهد. **يَسِيرُ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ فِي لَحْظَةٍ وَاحِدَةٍ:** در یک چشم به هم زدن از مشرق عالم به مغرب عالم می‌رود. **يَعْرُجُ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ:** و به وسیله‌ی او به آسمان‌ها عروج می‌کند. **وَ يَنْزِلُ بِهِ إِلَى الْأَرْضِ:** و با آن روح از آسمان‌ها به زمین فرود می‌آید. **وَ يَفْعَلُ مَا شَاءَ وَ أَرَادَ:** و هر کاری را که بخواهد و اراده کند با آن روحی که خدا در اختیارش قرار داده، انجام می‌دهد.

**قُلْتُ يَا سَيِّدِي أَوْجَدَنِي بَيَانَ هَذَا الرُّوحِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ إِنَّهُ مِنْ أَمْرِ خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ ﷺ:** عرض کردم: آقای من! بیان این روحی را که فرمودید در کتاب خدای تعالی، نشان من بدهید؛ کجا در قرآن راجع به این [مطلب] صحبت شده است و اینکه او از امری است که خدای متعال مختصّ به پیغمبر اسلام ﷺ قرار داده است.

<sup>۲۹</sup>. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۵.



قَالَ نَعَمْ اقْرَأْ هَذِهِ آيَةَ: امام سجّاد عليه السلام فرمودند: بله، این آیه را بخوان: **وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا**:<sup>۳۰</sup> فرمود: یکی از آیاتش این است که: این گونه ما روحی از امر خودمان را به او وحی کردیم؛ پیش از آن نمی دانستی که کتاب چیست، ایمان چیست و لکن ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله‌ی او هر که از بندگان ما را که اراده‌ی ما به او تعلق بگیرد که هدایت شود، هدایت می‌کند. آیه‌ی دیگر هم: **قَوْلُهُ تَعَالَى «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ»**:<sup>۳۱</sup> آیه‌ی دیگر هم این سخن خدای تعالی است که آنها کسانی هستند که خدای متعال ایمان را در قلب آنها ثبت کرد و نگاشت و آنها را با روحی از جانب خودش تأییدشان کرد. این آیات در مورد روح در قرآن آمده است.

**قُلْتُ فَرَجَّ اللَّهُ عَنْكَ كَمَا فَرَجْتَ عَنِّي وَ وَفَّقْتَنِي عَلَى مَعْرِفَةِ الرُّوحِ وَ الْأَمْرِ**: جابر می‌گوید: من دعا کردم و گفتم خدا برای شما ای امام سجّاد گشایش ایجاد کند همان‌طور که برای من گشایش ایجاد کردید و من را موفق به شناخت روح و امر کردید. **ثُمَّ قُلْتُ يَا سَيِّدِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ فَأَكْثَرُ الشَّيْعَةِ مَقْصُرُونَ وَ أَنَا مَا أَعْرِفُ مِنْ أَصْحَابِي عَلَى هَذِهِ الصَّفَةِ وَاحِدًا**: جابری که تا یک لحظه‌ی قبل می‌گفت بیش از صد هزار نفر از مردم زمین از یاران من هستند، حال فهمید ماجرا چیست. می‌گوید: عرض کردم ای آقای من که درود خدا بر شما باد پس بیشتر شیعیان مقصرند؛ این مقامات شما را اصلاً خبر ندارند و نمی‌توانند هضم کنند و من از اصحاب خودم با این صفتی که شما توصیف کردید که چنین حقایقی را باور داشته باشد و هضم کند، یک نفر را هم نمی‌شناسم؛ یک نفر را هم نمی‌شناسم که در عالم این‌طور باشد.

**قَالَ يَا جَابِرُ فَإِنْ لَمْ تَعْرِفْ مِنْهُمْ أَحَدًا فَإِنِّي أَعْرِفُ مِنْهُمْ نَفَرًا قَلِيلًا يَأْتُونَ وَ يُسَلِّمُونَ وَ يَتَعَلَّمُونَ مِنِّي سِرَّنَا وَ مَكْنُونَنَا وَ بَاطِنَ عُلُومِنَا**: امام باقر عليه السلام فرمودند: این‌طور هم مایوس نشو! ای جابر اگر تو حتی یک نفر از

۳۰. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۵۲.

۳۱. سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۲۲.

آنها را نمی‌شناسی ولی من تعداد خیلی از آنها را می‌شناسم که نزد ما ائمه می‌آیند، بر ما سلام می‌کنند و از من امام سجّاد اسرار ما، حقایق مخفی ما و علوم باطنی ما را فرا می‌گیرند؛ هستند اما کمند.

قُلْتُ إِنَّ فُلَانَ بَنَ فُلَانٍ وَ أَصْحَابَهُ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الصَّفَةِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَ ذَلِكَ أَنِّي سَمِعْتُ مِنْهُمْ سِرًّا مِنْ أَسْرَارِكُمْ وَ بَاطِنًا مِنْ غُلُومِكُمْ وَ لَا أَظُنُّ إِلَّا وَ قَدْ كَمَلُوا وَ بَلَّغُوا: عرض کردم که انشاءالله تعالی فلانی پسر فلانی، که اسمش اینجا در روایت نقل نشده است، و اصحاب و دوستان او قاعدتاً باید اهل همین صفتی باشند که شما توصیف کردید یعنی آنهایی هستند که کاملند و مقصّر نیستند؛ به خاطر اینکه من از آنها سِرّی از اسرار شما و علوم باطنی شما را شنیده‌ام و گمان نمی‌کنم مگر اینکه آنها به کمال و به مقصد رسیده باشند.

قَالَ يَا جَابِرُ ادْعُهُمْ غَدًا وَ أَخْضِرْهُمْ مَعَكَ: امام سجّاد علیه السلام فرمودند که ای جابر! همین‌هایی که می‌گویی دعوتشان کن فردا صبح اینجا بیایند و خودت هم همراه آنها باش؛ آنها را پیش من بیاور؛ در حضور من حاضر شوید.

قَالَ فَأَخْضَرْتُهُمْ مِنَ الْغَدِ فَسَلَّمُوا عَلَيَّ الْإِمَامِ علیه السلام وَ بَجَلُوهُ وَ وَقَرُّوهُ وَ وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ: جابر می‌گوید که من فردا صبح آنها را خدمت امام سجّاد علیه السلام آوردم؛ به حضرت سلام کردند و حضرت را خیلی احترام کردند، تکریم کردند و بزرگ داشتند و در پیش حضرت به ادب ایستادند.

فَقَالَ علیه السلام يَا جَابِرُ أَمَا إِنَّهُمْ إِخْوَانُكَ وَ قَدْ بَقِيَتْ عَلَيْهِمْ بَقِيَّةٌ: امام سجّاد علیه السلام فرمودند: ای جابر! آیا همین‌ها نبودند که برادر تو بودند و گفتم که اینها قاعدتاً باید به همان کمال و مقصد رسیده باشند در حالی که هنوز اینها یک مرحله مانده است تا به آنجا برسند. بعد امام سجّاد علیه السلام به اینها رو کردند و

فرمودند: **أَتَقْرُونَ أَيُّهَا النَّفَرُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ»<sup>۳۲</sup> وَ «يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ»<sup>۳۳</sup> وَ «لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ»<sup>۳۴</sup> وَ لَا رَادًّا لِقَضَائِهِ وَ «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ»<sup>۳۵</sup>: ای افرادی که اینجا آمده‌اید آیا شما اقرار دارید به اینکه خدای تعالی هر چه که می‌خواهد می‌تواند بکند و آنچه که اراده کند، حکم می‌کند و هیچ پیامدی برای حکمش نیست و هیچ چیزی نمی‌تواند مانع عملی شدن حکم الهی و قضای الهی شود و خدا در مورد آنچه که می‌کند مسؤول نیست و مورد مؤاخذه‌ی کسی قرار نمی‌گیرد ولی همه‌ی خلق مورد مؤاخذه‌ی الهی هستند؟**

**قَالُوا نَعَمْ «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» وَ «يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ»:** اینها هم عرض کردند: بله ما اقرار می‌کنیم به اینکه خدا هر چه می‌خواهد، انجام می‌دهد و هر چه اراده کند، حکم می‌کند.

**قُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَدْ اسْتَبْرَأُوا وَ عَرَفُوا وَ بَلَّغُوا:** جابر جعفی گفت: الحمدلله. مثل اینکه درست تشخیص دادم. اینها مستبصرند، اهل بصیرتند و حقایق را می‌شناسند و به مقصد رسیدند.

**قَالَ يَا جَابِرُ لَا تَعْجَلْ بِمَا لَا تَعْلَمُ:** امام سجّاد علیه السلام فرمودند: جابر چیزی را که نمی‌دانی عجله نکن! زود در این ماجرا داوری نکن!

**فَبَقِيَتْ مُتَحَيِّرًا:** من جابر جعفی متحیر باقی ماندم که پس ماجرا چیست؟!

**فَقَالَ علیه السلام سَلُّهُمْ هَلْ يَقْدِرُ عَلَيَّ بَنُ الْحُسَيْنِ أَنْ يَصِيرَ صُورَةً ابْنِهِ مُحَمَّدٍ قَالَ جَابِرٌ فَسَأَلْتُهُمْ فَأَمْسَكُوا وَ سَكَتُوا:** امام سجّاد علیه السلام به من فرمودند که ای جابر! از این رفقاییت بپرس که آیا علی بن الحسین، امام سجّاد علیه السلام،

۳۲. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱۸.

۳۳. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱.

۳۴. سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۴۱.

۳۵. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۳.

می‌تواند الان به صورت پسرش، امام محمد باقر علیه السلام، در بیاید؟ جابر می‌گوید: من از آنها سؤال کردم؛ سکوت کردند و ایستادند.

قَالَ يَا جَابِرُ سَلُّهُمْ هَلْ يَقْدِرُ مُحَمَّدٌ أَنْ يَصِيرَ بِصُورَتِي قَالَ جَابِرٌ فَسَأَلْتُهُمْ فَأَمْسَكُوا وَ سَكَتُوا: امام سجّاد علیه السلام به من فرمودند که ای جابر از آنها بپرس که آیا این محمد، پسر من، امام محمد باقر علیه السلام می‌تواند همین الان به صورت من در بیاید؟ به شکل من در بیاید؟ جابر می‌گوید: من از آنها سؤال کردم؛ اینها باز ایستادند، تأیید نکردند و سکوت کردند.

قَالَ فَتَنَظَّرَ إِلَيَّ وَ قَالَ يَا جَابِرُ هَذَا مَا أَخْبَرْتُكَ أَنَّهُمْ قَدْ بَقِيَ عَلَيْهِمْ بَقِيَّةٌ: جابر می‌گوید که امام سجّاد علیه السلام نگاهی به من کردند و فرمودند: جابر این همان بود که به تو خبر دادم که اینها هنوز به آن انتهای راه نرسیده‌اند؛ هنوز یک مقدار از مسیر کمالشان باقی مانده است.

فَقُلْتُ لَهُمْ مَا لَكُمْ مَا تُجِئُونَ إِيَّامَكُمْ فَسَكَتُوا وَ شَكُّوا: من به این رفقایم گفتم: چرا شما جواب امامتان را نمی‌دهید؟! امام را اجابت نمی‌کنید؟! تأیید نمی‌کنید؟! اینها ساکت ماندند و در شک به سر بردند.

فَتَنَظَّرَ إِلَيْهِمْ وَ قَالَ يَا جَابِرُ هَذَا مَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ: امام سجّاد علیه السلام نگاهی به اینها کردند بعد به من فرمودند: ای جابر! این همانی بود که به تو گفتم که زود قضاوت نکن! فکر نکن اینها به مقصد و به انتهای راه رسیده‌اند! قَدْ بَقِيََتْ عَلَيْهِمْ بَقِيَّةٌ: هنوز یک مرحله باقی مانده است تا اینها به آن کمال برسند.

وَ قَالَ الْبَاقِرُ علیه السلام مَا لَكُمْ لَا تُنْطِقُونَ: امام باقر علیه السلام به آنها رو کردند و فرمودند: چرا حرف نمی‌زنید؟ چرا نمی‌گویید که امام می‌تواند این کار را بکند؟

فَتَنَظَّرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ: برخی از اینها به برخی دیگر رو کردند و از همدیگر سؤال می‌کردند.

قَالُوا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا عِلْمَ لَنَا فَعَلَّمْنَا: عرض کردند ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، ای امام باقر علیه السلام، ما این مسائل را نمی‌دانیم؛ شما به ما یاد بدهید.

قَالَ فَتَطَّرَ الْإِمَامُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ لَهُمْ مَنْ هَذَا قَالُوا ابْنُكَ فَقَالَ لَهُمْ مَنْ أَنَا قَالَ أَبُوهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: امام سجّاد، سید العابدین، علی بن الحسین علیهما السلام نگاه می کرد به پسرشان امام محمد باقر علیهما السلام کردند و به این افرادی که آنجا بودند فرمودند: این کیست؟ عرض کردند: پسر شماست. بعد فرمودند: من کی هستم؟ عرض کردند: شما پدر او علی بن الحسین هستید.

قَالَ فَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ لَمْ نَفْهَمْ فَإِذَا مُحَمَّدٌ بِصُورَةِ أَبِيهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَإِذَا عَلِيُّ بِصُورَةِ ابْنِهِ مُحَمَّدٍ: جابر می گوید که امام سجّاد علیهما السلام کلمه ای به زبان آوردند که ما نفهمیدیم چه گفتند ولی دیدیم امام محمد باقر علیهما السلام به صورت امام سجّاد علیهما السلام در آمدند و امام سجّاد علیهما السلام به شکل امام محمد باقر علیهما السلام در آمدند.

قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ: این افرادی که آنجا بودند تعجب کردند؛ گفتند: لا إله إلا الله؛ چه شد آخر؟

فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَعْجَبُوا مِنْ قُدْرَةِ اللَّهِ أَنَا مُحَمَّدٌ وَ مُحَمَّدٌ أَنَا وَ قَالَ يَا قَوْمُ لَا تَعْجَبُوا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ أَنَا عَلِيُّ وَ عَلِيُّ أَنَا: امام سجّاد علیهما السلام فرمودند: از قدرت خدا تعجب نکنید! من محمد باقر و محمد باقر هم من است؛ امام محمد باقر علیهما السلام هم فرمودند: ای قوم! از کار خدا تعجب نکنید! من علی بن الحسینم و علی بن الحسین هم من است. وَ كُنَّا وَاحِدٌ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ: همه ی ما یکی هستیم از یک نور واحد هم هستیم. وَ رُوحَنَا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ: و روح همه ی ما از امر پروردگار است. أَوْلْنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرْنَا مُحَمَّدٌ وَ كُنْنَا مُحَمَّدٌ: اول ما محمد است، وسط ما محمد است، آخر ما محمد است و کل ما محمد هستیم؛ ما یک حقیقتیم؛ تعجب نکنید!

قَالَ فَلَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ خَرُّوا لِرُجُوهِمْ سُجْدًا وَ هُمْ يَقُولُونَ آمَنَّا بِوَلَايَتِكُمْ وَ بِسِرِّكُمْ وَ بِعَلَانِيَتِكُمْ وَ أَقْرَبْنَا بِخَصَائِصِكُمْ: وقتی این گروه این سخن را شنیدند، همه با صورت به سجده افتادند در حالی که می گفتند: ما به ولایت شما و به سر شما و به آشکار شما ایمان آوردیم و به ویژگی های شما اقرار کردیم.

فَقَالَ الْإِمَامُ زَيْنُ الْعَابِدِينَ يَا قَوْمُ ارْفَعُوا رُءُوسَكُمْ فَانْتُمْ الْآنَ الْعَارِفُونَ الْفَائِزُونَ الْمُسْتَبْصِرُونَ وَ أَنْتُمْ الْكَامِلُونَ الْبَالِغُونَ اللَّهُ اللَّهُ لَا تَطَّلِعُوا أَحَدًا مِنَ الْمُقْصِرِينَ الْمُسْتَضْعَفِينَ عَلَيَّ مَا رَأَيْتُمْ مِنِّي وَ مِنْ مُحَمَّدٍ فَيَسْتَعُوْا عَلَيْكُمْ وَ

يُكَذِّبُوكُمْ: وقتی آنها به سجده افتادند و اقرار کردند، امام زین‌العابدین علیه السلام فرمودند: ای گروه! سر بردارید! سر بلند کنید! الآن شما افراد عارف به مقصد رسیده‌ی به بصیرت راه‌یافته، شدید و شما کامل به مقصد نائل شده، هستید؛ و خدا را در نظر داشته باشید! خدا را در نظر داشته باشید! که مبدا احدی از افراد مقصر مستضعف را بر آنچه که از من و پسر محمد دیدید، مطلع کنید که آنها شما را مسخره می‌کنند، شما را افراد منحرفی تلقی می‌کنند و تکذیب‌تان می‌کنند؛ بقیه‌ی شیعیان ظرفیت تحمل این حقایق را ندارند.

قَالُوا «سَمِعْنَا وَ اطَّعْنَا»<sup>۳۶</sup>: آنها هم عرض کردند: فرمانتان را شنیدیم و فرمان می‌بریم؛ به احدی نمی‌گوییم آن چیزی را که اینجا دیدیم.

قَالَ عليه السلام فَاَنْصَرِفُوا رَاشِدِينَ كَامِلِينَ: امام سجّاد علیه السلام هم فرمودند: الآن در حالی که به رشد و به کمال رسیده‌اید، بروید! برگردید! و آنها هم برگشتند.

قَالَ جَابِرٌ قُلْتُ سَيِّدِي وَ كُلُّ مَنْ لَا يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ عَلَى الْوَجْهِ الَّذِي صَنَعْتَهُ وَ بَيَّنَّتْهُ إِلَّا أَنَّ عِنْدَهُ مَحَبَّةً وَ يَقُولُ بِفَضْلِكُمْ وَ يَتَّبِعُ مِنْ أَعْدَائِكُمْ مَا يَكُونُ حَالُهُ: جابر جعفی می‌گوید: به امام سجّاد علیه السلام عرض کردم: ای آقای من، همه‌ی کسانی که این امر را به آن صورتی که شما انجام دادید و روشنش کردید، نمی‌شناسند و فقط محبت شما را دارند، فضیلت شما را نقل می‌کنند، از دشمنان شما تبرّی می‌جویند، حال آن گروه چگونه است؟ کسانی که قدرت هضم اینها را ندارند اما دوست شما هستند.

قَالَ عليه السلام يَكُونُ فِي خَيْرٍ إِلَى أَنْ يَبْلُغُوا: امام سجّاد علیه السلام هم فرمودند: آنها در خیرند، در خوبی هستند تا وقتی که به این مرتبه‌ی کمال برسند.

<sup>۳۶</sup>. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۵؛ سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۴۶ و ...

قَالَ جَابِرٌ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ يُقَصِّرُهُمْ: عرض کردم: ای پسر رسول خدا، ای امام سجّاد، آیا بعد از اینکه فردی حتّی این مقامات شما را هم هضم کند، چیزی هست که باز او را مقصّر کند؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ إِذَا قَصَرُوا فِي حُقُوقِ إِخْوَانِهِمْ وَ لَمْ يُشَارِكُوهُمْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ فِي سِرِّ أُمُورِهِمْ وَ عَلَانِيَتِهِمْ: فرمودند: بله ممکن است کسی این مقامات ما را هم هضم کند و باز هم مقصّر باشد؛ چه کسانی این گونه‌اند؟ آنها کسانی هستند که در [ادای] حقوق برادران دینیشان کوتاه آمدند و مقصّرند و آنها را در اموال و دارایی‌های خودشان و در امور مخفی و آشکار خودشان شریک نکردند و نمی‌کنند. وَ اسْتَبَدُّوا بِحُطَامِ الدُّنْيَا دُونَهُمْ: و با مشغول شدن به حطام دنیا و اموال دنیا از برادران دینیشان جدا شدند و دور شدند. فَهَذَا لِكِ يُسَلِّبُ الْمَعْرُوفُ وَ يُسَلِّخُ مِنْ دُونِهِ سَلَخاً وَ يُصَيِّهُ مِنْ آفَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا وَ بَلَائِهَا مَا لَا يُطِيقُهُ وَ لَا يَحْتَمِلُهُ مِنْ الْأَوْجَاعِ فِي نَفْسِهِ وَ ذَهَابِ مَالِهِ وَ تَشْتَّتِ شَمْلِهِ لِمَا قَصَرَ فِي بَرِّ إِخْوَانِهِ: فرمودند: کسانی که این گونه باشند، حقوق برادران دینیشان را ادا نکنند، آنها را در اموال خودشان و در امور آشکار و نهان خودشان شریک نکنند و با مشغول شدن به مال دنیا از برادرانشان فاصله بگیرند، در چنین حالی آن خوبی‌هایی که به آنها عطا شده است، ازشان گرفته می‌شود و از آنها جدا می‌شود؛ این تعبیر سلّخی مهم است! سلّخی می‌دانید چیست؟ پوست گوسفند را که از بدنش جدا می‌کنند، سلّخیست و الاّ اگر چیزی در دست من باشد و از من بگیرند، نمی‌گویند سلّخ؛ یعنی اینها به مقامات و کمالاتی رسیده‌اند که چسبیده‌ی به وجودشان است. راجع به ماجرای بلعم باعور یادتان است قرآن چه فرمود؟ فرمود: «آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا»<sup>۳۷</sup> ما اسم اعظم به بلعم باعور داده بودیم و «وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ»<sup>۳۸</sup> و «فَانْسَلَخَ مِنْهَا»<sup>۳۹</sup> او تبعیت هوای

<sup>۳۷</sup>. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۵.

<sup>۳۸</sup>. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۶.

<sup>۳۹</sup>. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۵.

نفس خودش را کرد، **فَانْسَلَخَ**؛ ببینید اینجا هم تعبیر سلاخی کرد [به کار رفته است؛] یعنی کسی که به مقام اسم اعظم برسد، به مقام خیلی بلندی رسیده است؛ دیگر در وجودش به کمالاتی رسیده است؛ **فَانْسَلَخَ مِنْهَا**: اما از او سلاخی کردند؛ این جامه‌ی چسبیده بر تن راه، این کمال راه، کشیدند و از تنش درآوردند. فرمودند: کسی حقّ برادر دینی خودش را ادا نکند، آنها را در اموالش و در امور آشکار و پنهانش شریک نکند و مشغول مال دنیا شود و از آنها جدا شود، آن خوبی‌ها و کمالاتی که به او داده شده است، از او گرفته می‌شود و به آفات و بلاهای این دنیا مبتلا می‌شود؛ بلاهایی که طاقت و تحمل آن را نخواهد داشت؛ از دردهایی که به جانش می‌افتد و داراییش که از دستش خارج می‌شود و جمعش که پراکنده می‌شود به خاطر تقصیری که در خوبی کردن به برادران دینی‌اش داشت.

**قَالَ جَابِرٌ فَأَعْتَمَمْتُ وَ اللَّهُ غَمًّا شَدِيدًا**: جابر می‌گوید این حرف‌ها را که شنیدم، (با اینکه جابر مقامات اهل بیت علیهم‌السلام را توانسته بود هضم کند؛ اهل سرّ اهل بیت علیهم‌السلام بود و امام سجّاد و امام باقر علیهم‌السلام این کارها را جلوی جابر انجام دادند) به خدا سوگند غم شدیدی وجود من را در برگرفت. **وَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا حَقُّ الْمُؤْمِنِ عَلَىٰ أَحِيهِ الْمُؤْمِنِ**: عرض کردم ای پسر رسول خدا! حقّ مؤمن بر برادر مؤمنش چیست؟

**قَالَ عليه السلام يَفْرَحُ لِفَرَحِهِ إِذَا فَرَحَ وَ يَحْزَنُ لِحُزْنِهِ إِذَا حَزَنَ وَ يُنْفِدُ أُمُورَهُ كُلَّهَا فَيَحْصِلُهَا وَ لَا يَعْتَمُّ لَشَيْءٍ مِنْ خَطَامِ الدُّنْيَا الْفَانِيَةِ إِلَّا وَاسَاهُ حَتَّىٰ يَجْرِبَانَ فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ فِي قَرْنٍ وَاحِدٍ**: امام سجّاد علیه‌السلام فرمودند: حقّ مؤمن بر برادر مؤمنش این است که وقتی برادر مؤمنش خوشحال می‌شود به سبب خوشحالی او، این خوشحال شود و خوشحالی کند و وقتی برادر مؤمنش محزون می‌شود به خاطر حزن او، این هم به راستی محزون شود، نه اینکه آدای آدم متأثر را از خودش در بیاورد؛ دل‌هایشان یکی شده باشد. وقتی در آن دل شادی می‌آید، در این دل هم بیاید؛ ظروف مرتبطه باشند؛ یگانگی ایجاد شده باشد. ایمان یگانگی ایجاد می‌کند. وقتی در آن دل غم می‌آید، در این دل هم غم می‌آید؛ وقتی در آن دل شادی می‌آید،



در این دل هم شادی می‌آید؛ **وَ يُنْفِذُ أَمْرَهُ كُلَّهَا فَيُحْصِلُهَا**: هر کاری که برادر مؤمنش می‌کند او آن کار را تنفیذ می‌کند؛ آن کار را تأیید می‌کند، به سامان می‌رساند، به نتیجه می‌رساند و انجام می‌دهد و برادر مؤمنش برای هیچ چیزی از این دنیای فانی مغموم و اندوهگین نمی‌شود مگر اینکه برادر دیگر با او مواسات به خرج می‌دهد، شریک غم او می‌شود و در زندگی این‌گونه است تا اینکه در خیر و شرّ زندگی در یک موضع واحد با هم قرار می‌گیرند.

**قُلْتُ يَا سَيِّدِي فَكَيْفَ أَوْجَبَ اللَّهُ كُلَّ هَذَا لِلْمُؤْمِنِ عَلَىٰ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ**: جابر جَعْفِي می‌گوید: عرض کردم ای آقای من! ای امام سجّاد! چگونه خدای متعال همه‌ی اینها را برای مؤمن بر برادر مؤمنش واجب کرد؟ **قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَيِّهِ وَ أُمِّهِ**: فرمود: به خاطر اینکه مؤمن برادر مؤمنش است به خاطر پدرش و مادرش. که حال اینجا منظور از این پدر و مادر چه کسانی هستند؟ مؤمن و مؤمن! در این امت دارد صحبت می‌شود؛ پدرش امیرالمؤمنین عليه السلام است و مادرش فاطمه‌ی زهرا عليها السلام است. امیرالمؤمنین عليه السلام ابوالمؤمنین است و فاطمه‌ی زهرا عليها السلام ام‌المؤمنین است. پس مؤمن‌ها با همدیگر در پدر و مادر مشترکند؛ به راستی برادر همدان به شکل صوری؛ پدر و مادر حقیقیشان امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهرا عليها السلام هستند؛ پدربزرگ و مادربزرگ حقیقیشان پیغمبراکرم و خدیجه‌ی کبری عليها السلام هستند. **عَلَيْهِ هَذَا الْأَمْرُ لَا يَكُونُ أَخَاهُ وَ هُوَ أَحَقُّ بِمَا يَمْلِكُهُ**: و بر این امر است که برادر او نیست در حالی که احقّ به آنچه که او مالکش است، می‌باشد.

**قَالَ جَابِرٌ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَنْ يَقْدِرُ عَلَىٰ ذَلِكَ**: جابر می‌گوید: من عرض کردم سبحان‌الله! چه کسی قدرت دارد این کار را انجام دهد! این‌گونه حقّ برادر مؤمنش را ادا کند!

**قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يَفْرَعَ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ وَ يُعَانِقَ الْحُورَ الْحَسَنَاتِ وَ يَجْتَمِعَ مَعَنَا فِي دَارِ السَّلَامِ**: امام سجّاد عليه السلام فرمودند: می‌خواهی بدانی چه کسی قدرت این کار را دارد؟ کسی که اراده کرده است که در بهشت‌ها را بکوبد، کسی که می‌خواهد با حورالحسان یعنی حوریان نیکو و زیبارو معانقه کند و کسی که می‌-

خواهد با ما اهل بیت در دارالسلام، در بهشت الهی، هم‌خانه شود. اوست که به انجام حق برادر مؤمنش کردن می‌نهد.

قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ هَلَكْتُ وَ اللَّهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِأَنِّي قَصَرْتُ فِي حُقُوقِ إِخْوَانِي وَ لَمْ أَعْلَمْ أَنَّهُ يَلْزَمُنِي عَلَى التَّقْصِيرِ كُلِّ هَذَا وَ لَا عَشْرُهُ وَ أَنَا أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مِمَّا كَانَ مِنِّي مِنَ التَّقْصِيرِ فِي رِعَايَةِ حُقُوقِ إِخْوَانِي الْمُؤْمِنِينَ: جابر جَعْفِي می‌گوید: من عرض کردم به امام سجاد علیه السلام به خدا سوگند ای پسر رسول خدا من هلاک شدم به خاطر اینکه من در ادای حقوق برادران دینی مقصرم و من نمی‌دانستم که این حقوق اُخُوَّتِ ایمانی چه چیزهایی بر من واجب می‌کند به خاطر اینکه کوتاهی دارم؛ نه کلّ اینها را نمی‌دانم و به جا نیاوردم حتّی یک دهم اینها را هم نمی‌دانستم و به جا نیاورده‌ام و من توبه می‌کنم نزد خدای متعال ای پسر رسول خدا از آنچه که از من از تقصیر و کوتاهی در رعایت حقوق برادران مؤمنم سر زده است. خب یک صلوات ختم بفرمایید!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

این روایت بلند، این حدیث بلند، که بلند نه به معنی طول کلام بلکه به معنای حقایق و معارف بلندی که در آن بود، یک گوشه‌ای از قدرت اهل بیت علیهم السلام را نشان ما داد! اینکه اهل بیت علیهم السلام در قدرت کجا هستند! روایات دیگری هست که اگر زنده بودیم و جلسه‌ی آینده توفیق داشتیم در خدمتتان حضور پیدا کنیم به آنها هم که البتّه به این مفصّلی نیست، [می‌پردازیم.] این را به عنوان عیدی نیمه‌ی شعبان تقدیمتان کردم. این حدیث را ندیدم جایی به صورت کامل ترجمه شده باشد و در دسترس قرار گرفته باشد چون خیلی‌ها می‌ترسند اینها را نقل کنند؛ می‌ترسند غلو باشد؛ نمی‌توانند هضم کنند؛ ولی خدا توفیق داد این روایت را با هم خواندیم و شکسته بسته برایتان ترجمه کردیم که در مقامات اهل بیت علیهم السلام بدانیم آنها چه کسانی هستند. البتّه این هم باز آن چیزهایی است که در حدّ ماست و الاّ اینکه خودشان چه هستند، اصلاً به کسی بروز ندادند.

خب امیدواریم خدای متعال عیدی ما را در این عید بزرگ ماه شعبان المعظم و قلب این ماه که نیمه-  
ی شعبان است و قلب رسول خدا ﷺ که صاحب این ماه است که امام عصر ارواحنا فداه در آن متولد  
شدند، اصلاح امر فرج و صدور امر قیام آن بزرگوار برای اقامه‌ی حقیقت توحید و ارائه‌ی حقیقت ولایت  
قرار بدهد ان شاء الله؛ بزرگواری که این روایت‌هایی که داریم می‌خوانیم مصداق حیّ و حاضرش وجود  
اوست یعنی این قدرت‌ها، این مقامات، این علم‌ها، آن جایگاه و منزلت فوق العاده، اینکه آنها اصلاً  
انگیزه‌ی آفرینش بودند و این باغ آفرینش احداث شد تا به چنین میوه‌هایی ختم شود و اگر این میوه-  
ها نبود این باغ اصلاً احداث نمی‌شد، وجود حیّ و مجسمش وجود حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه است.  
امیدواریم خدای متعال به برکت این بزرگوار، ما را عارف به مقامات اهل بیت ﷺ قرار دهد و ما را در  
محبت آن بزرگواران ذوب کند و ان شاء الله از این رهگذر ما را به لقاء و وصال آن بزرگواران نائل کند به  
برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم